

۱۴۰۴/۱۲/۰۶

۷/۱۴۰۴/۸۰۷

شماره پرونده: ۱۴۰۴-۵۴-۸۰۷ کی

استعلام:

آیا در خصوص بزه نگهداری شربت متادون، میزان ماده مؤثر، در محلول مکشوفه پس از انجام آزمایش ملاک محاسبه و تعیین مجازات است و یا محلول مکشوفه در همان حالتی که کشف شده است باید توزین و ملاک تعیین مجازات باشد؟

در خصوص قرص جامد متادون، ملاک تعیین مجازات باید ماده مؤثر باشد یا توزین قرص‌های مکشوفه؟

پاسخ:

با عنایت به اصل «تفسیر مضیق قوانین ماهوی کیفری»، تعیین مجازات برای مرتکبان جرایم موضوع مواد ۵ و ۴۰ قانون مبارزه با مواد مخدر مصوب ۱۳۶۷ با اصلاحات و الحاقات بعدی؛ اعم از قرص جامد یا شربت متادون که به صورت مایع و محلول است، بر اساس «مقدار و میزان ماده مؤثر» موجود در آن‌ها پس از اخذ نظر آزمایشگاه صورت می‌گیرد؛ نه مجموع مقدار و وزن قرص جامد یا محلول که با آب و دیگر مواد آمیخته شده است.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۴/۱۲/۰۲

۷/۱۴۰۴/۷۷۵

شماره پرونده: ۱۶۸-۷۷۵-۱۴۰۴ کی

استعلام:

چنانچه مجازات جرمی حبس درجه شش یا جزای نقدی درجه سه یا هر دو مجازات باشد، با لحاظ تبصره ۳ ماده ۱۹ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ و رأی وحدت رویه شماره ۷۴۴ مورخ ۱۳۹۴/۸/۱۹ هیأت عمومی دیوان عالی کشور، موضوع اتهامی در صلاحیت رسیدگی دادگاه کیفری دو است یا دادگاه کیفری یک؟

پاسخ:

از مواد ۳۰۲، ۳۰۴، ۳۱۵، ۴۲۷ و ۴۲۸ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، چنین مستفاد است که معیار و ملاک تشخیص و تعیین دادگاه صالح در رسیدگی به جرایم، «درجه مجازات جرم» است که بر اساس شاخص‌های ماده ۱۹ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ و تبصره‌های آن مشخص می‌شود و در مواردی که جرم واحد قانوناً دارای مجازات‌های متعدد تخییری است، برای تشخیص درجه مجازات آن جرم باید هر یک از مجازات‌های قانونی با توجه به شاخص‌های مقرر در ماده ۱۹ این قانون و تبصره‌های آن و با لحاظ رأی وحدت رویه شماره ۷۴۴ مورخ ۱۳۹۴/۸/۱۹ هیأت عمومی دیوان عالی کشور مستقل از دیگر مجازات‌ها درجه‌بندی شود؛ آن‌گاه بالاترین درجه مجازات، ملاک تعیین و تشخیص دادگاه صالح برای رسیدگی به موضوع است. بر این اساس، در فرض سؤال که جرم دارای سه مجازات تخییری (حبس تعزیری درجه شش یا جزای نقدی درجه سه و یا هر دو مجازات) است؛ مانند جرم موضوع بند یک ماده ۴۰ قانون تقویت و توسعه نظام استاندارد مصوب ۱۳۹۶، برای تشخیص درجه مجازات این جرم سه مجازات تخییری با هم مقایسه می‌شود و بالاترین درجه مجازات که همان جزای نقدی درجه سه است، ملاک تعیین دادگاه صالح خواهد بود؛ بنابراین مطابق بند «ت» ماده ۳۰۲ قانون صدرالذکر، رسیدگی به این جرم در صلاحیت دادگاه کیفری یک است.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۴/۱۲/۰۶

۷/۱۴۰۴/۷۷۲

شماره پرونده: ۱۶۸-۷۷۲-۱۴۰۴ک

استعلام:

اگر یکی از اشخاص مذکور در ماده ۳۰۸ قانون آیین دادرسی کیفری مرتکب جرم در صلاحیت دادگاه کیفری شهرستان شوند و جرم در حوزه قضایی بخش یا دادرسی که در حوزه قضایی آن دادگاه کیفری یک وجود ندارد ... در این فرض دادرسی در معیت جهت تحقیقات مقدماتی و اجرای احکام کیفری آن دادگاه چه مرجعیت؟

پاسخ:

طبق ماده ۳۰۸ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، رسیدگی به کلیه اتهامات مقامات مذکور در این ماده، در صلاحیت دادگاه‌های کیفری مرکز استان محل وقوع جرم است. بنابراین در فرض سؤال که جرم در حوزه قضایی دادگاه عمومی و انقلاب شهرستان غیر مرکز استان و یا حوزه قضایی دادگاه بخش واقع شده است؛ صرف نظر از آنکه جرم در صلاحیت دادگاه کیفری یک، کیفری دو یا انقلاب باشد بر اساس ماده ۲۲، صدر ماده ۲۶ و ماده ۳۰۸ قانون آیین دادرسی کیفری، مقامات قضایی حوزه قضایی شهرستان یا بخش حسب مورد، قرار عدم صلاحیت به شایستگی دادرسی یا دادگاه‌های مرکز استان محل وقوع جرم صادر می‌کنند. و انجام وظایف دادرسی از جمله انجام تحقیقات مقدماتی اجرای احکام کیفری بر عهده دادرسی مرکز استان محل وقوع جرم است.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۴/۱۲/۰۹

۷/۱۴۰۴/۷۴۱

شماره پرونده: ۱۴۰۴-۳/۹-۷۴۱ ح

استعلام:

خواهشمند است در خصوص تعلق یا عدم تعلق خسارت تأخیر تأدیه در مهلت مقرر در قانون نحوه پرداخت محکوم به دولت و عدم تأمین و توقیف اموال دولتی مصوب ۱۳۶۵ اعلام نظر فرمایید.

پاسخ:

وفق ماده ۵۲۲ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ از جمله شرایط امکان محکومیت محکوم علیه به پرداخت دین با محاسبه شاخص سالانه بانک مرکزی، تمکن مدیون است که در مورد ادارات و مؤسسات دولتی با لحاظ ماده واحده قانون نحوه پرداخت محکوم به دولت و عدم تأمین و توقیف اموال دولتی مصوب ۱۳۶۵ شرط تمکن زمانی محقق می‌شود که محکوم به در بودجه منظور و پایدار شده باشد. اساساً با لحاظ قسمت اخیر ماده واحده یادشده حتی در صورت تأمین اعتبار در بودجه، در صورتی که مسؤول مربوطه از پرداخت محکوم به استنکاف کند، در صورت اثبات تخلف به انفصال از خدمت دولت محکوم خواهد شد و در صورتی که این استنکاف سبب وارد شدن خسارت به محکوم له باشد، مستنکف ضامن خسارت وارده است؛ بدین ترتیب، از آنجا که کیفیت اجرای احکام قطعی علیه دولت و مؤسسات دولتی با احکام صادره علیه اشخاص حقیقی و حقوقی حقوق خصوصی متمایز و متفاوت است و اجرای حکم علیه دولت و مؤسسات دولتی منوط به تأمین اعتبار در بودجه خواهد بود، مستلزم پرداخت خسارت تأخیر تأدیه نمی‌باشد و ضمان خسارت وارده به محکوم له متوجه شخص مستنکف است. بدیهی است پس از گذشت مدت مندرج در ماده واحده قانون نحوه پرداخت محکوم به دولت و عدم تأمین و توقیف اموال دولتی مصوب ۱۳۶۵، صدور حکم به پرداخت خسارت تأخیر تأدیه بلامانع است.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۴/۱۲/۰۶

۱۴۰۴/۷/۷۳۲

شماره پرونده: ۷۳۲-۱۸۶/۱-۱۴۰۴ کی

استعلام:

چنانچه فردی ابتدائاً در دادگاه تجدیدنظر محکوم به تحمل شلاق هستی بابت بزه شرب خمر گردد و سپس طی دادنامه دیگر از ناحیه دادگاه بدوی بدون درخواست تجدیدنظر محکوم به تحمل شلاق حدی دیگری بابت بزه شرب خمر گردد:

بفرمایید در فرض مذکور تکلیف اعمال ماده ۱۳۱ قانون مجازات اسلامی در باب تعدد جرائم حدی با کدام یک از محاکم بدوی یا تجدیدنظر می‌باشد؟

پاسخ:

اولاً، از مواد ۱۳۲ و ۱۳۶ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ چنین مستفاد است که در فرض استعلام، رفتار مرتکب مشمول تعدد جرم شرب خمر است و از آنجا که جرایم ارتكابی و مجازات آنها یکسان است، تنها یک حد شرب خمر قابل اجراست و مشمول تعدد اجرای مجازات حد شرب خمر نیست و قاضی اجرای احکام کیفری باید در اجرای ماده ۵۱۰ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، به منظور صدور حکم واحد، اقدام مقتضی انجام دهد.

ثانیاً، در فرض سؤال که دادنامه‌های مربوط از سوی دادگاه‌های کیفری بدوی و تجدید نظر صادر شده است، با توجه به بند «ب» ماده ۵۱۰ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، صدور رأی واحد بر عهده دادگاه تجدید نظر استان است.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۴/۱۲/۰۵

۷/۱۴۰۴/۷۲۶

شماره پرونده: ۷۲۶-۹۱-۱۴۰۴ع

استعلام:

آیا وکیل دادگستری می‌تواند در دستگاه‌های اجرایی به عنوان نیروی حجمی و شرکتی خدمت کند؟ بویژه آنکه، که حقوق و دستمزد این فرد توسط شرکت پرداخت می‌شود و نه دستگاه اجرایی.

پاسخ:

اولاً، با توجه به اصل یکصد و چهل و یکم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران که اشتغال در بخش خصوصی را مغایر با امر وکالت نشناخته بلکه اشتغال در شغل‌های دولتی و مؤسسات عمومی را مغایر با امر وکالت دانسته است؛ اشتغال وکلای رسمی دادگستری در شرکت‌های خصوصی مشمول قانون ممنوعیت تصدی بیش از یک شغل مصوب ۱۳۷۳ با اصلاحات و الحاقات بعدی نمی‌باشد.

ثانیاً، با عنایت به اینکه وفق ماده ۱۸ قانون مدیریت خدمات کشوری مصوب ۱۳۸۶ با اصلاحات بعدی شرکت خصوصی طرف قرارداد با دستگاه اجرایی دارای شخصیت حقوقی مستقل از دستگاه اجرایی می‌باشد و کارکنان آنها تحت پوشش کارفرمای غیر دولتی محسوب می‌شوند؛ در فرض سؤال فعالیت وکیل دادگستری در شرکت خصوصی طرف قرارداد با دستگاه اجرایی و دریافت حقوق و مزایا از این شرکت فاقد منع قانونی است.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۴/۱۲/۰۶

۷/۱۴۰۴/۷۱۳

شماره پرونده: ۱۴۰۴-۱۲۷-۷۱۳ ح

استعلام:

در دعوایی به خواسته مطالبه خسارت، خواهان صرفاً علیه برخی اشخاص احتمالی مسئول اقامه دعوا کرده است؛ در جریان رسیدگی و پس از ارجاع امر به کارشناسی، کارشناس رسمی دادگستری اعلام کرده است که ورود خسارت به اشخاص دیگری نیز هر یک به میزان مساوی منتسب است؛ در حالی که دو نفر از این افراد طرف دعوا قرار نگرفته و در دادرسی حضور نداشته‌اند. آیا دادگاه می‌تواند صرفاً نسبت به اشخاص طرف دعوا و به میزان سهم تقصیر اعلامی آنان مبادرت به صدور حکم محکومیت نموده و نسبت به مابقی، خسارت، دعوا را متوجه اشخاص غیر طرف دعوا تلقی کند و یا آنکه با توجه به عدم حضور تمامی اشخاصی که وفق نظر کارشناس مسئول جبران خسارت شناخته شده‌اند و با لحاظ این احتمال که در صورت ورود این اشخاص به فرآیند دادرسی و اعتراض آنان به نظریه کارشناسی چه بسا میزان و نحوه تقصیر اشخاص تغییر یابد، صدور حکم نسبت به اشخاص طرف دعوا را نیز فاقد وجاهت دانسته و قرار عدم استماع دعوا صادر کند تا امکان رسیدگی توأم نسبت به تمامی اشخاص مسؤول فراهم شود؟

پاسخ:

در فرض سؤال که اشخاص متعددی سبب بروز خسارت شده‌اند؛ اما صرفاً برخی از آنها طرف دعوا قرار گرفته‌اند، با توجه به تجزیه‌پذیری دعوا منعی برای استماع دعوا به طرفیت خواندگان وجود ندارد و دادگاه باید با لحاظ مستندات پرونده و در حدودی که خسارت وارده را نسبت به خواندگان احراز می‌کند، حکم به جبران خسارت وارده صادر کند.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۴/۱۲/۰۵

۷/۱۴۰۴/۷۱۱

شماره پرونده: ۷۱۱-۱/۷-۱۴۰۴ع

استعلام:

با توجه بخشنامه شماره ۱۰۰/۵۳۵۵۱/۹۰۰۰ مورخ ۱۳/۹/۱۴۰۳ ریاست محترم قوه قضاییه و با لحاظ مصوبات شورای عالی انقلاب فرهنگی و اصول قانون اساسی و دیگر قوانین و مقررات حاکم، خواهشمند است در مورد صلاحیت دیوان عدالت اداری و یا دادگاه‌های دادگستری برای ابطال تصمیمات هیأت‌ها و کمیته‌های تخصصی دانشگاه آزاد و دیگر مؤسسات آموزش عالی اعلام نظر فرمایید.

پاسخ:

۱- اولاً، مطابق اصل سی و چهارم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، دادخواهی حق مسلم هر فرد است و هر کس می‌تواند به منظور دادخواهی به دادگاه‌های صالح رجوع نماید؛ همچنین وفق اصل یکصد و پنجاه و نهم همین قانون مرجع رسمی تظلمات و شکایات، دادگستری است.

ثانیاً، به موجب تبصره ۲ (الحاقی ۱۴۰۲) ماده ۳ قانون دیوان عدالت اداری مصوب ۱۳۹۲ با اصلاحات و الحاقات بعدی رسیدگی به شکایات و اعتراضات اشخاص حقیقی و حقوقی از آراء و تصمیمات مراجع اختصاصی اداری؛ از جمله هیأت‌های انتظامی و کمیسیون‌های تخصصی دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی دولتی که مشمول تعریف مراجع اختصاصی اداری قرار می‌گیرند، در صلاحیت شعب تجدیدنظر دیوان عدالت اداری است.

ثالثاً، به رغم مستندات قانونی پیش‌گفته، با توجه به ماده یک مصوبه جلسه شماره ۸۹۳ مورخ ۱۴۰۲/۱۰/۵ شورای عالی انقلاب فرهنگی، آن بخش از تصمیمات هیأت‌های انتظامی دانشگاه‌ها که صرفاً در رابطه با امور و شئون تخصصی علمی، آموزشی و پژوهشی صادر شده باشد، قابل رسیدگی و اعتراض در دیوان عدالت اداری و مراجع قضایی نمی‌باشد؛ بر این اساس، در خصوص رسیدگی مراجع قضایی به اعتراض به تصمیمات هیأت‌های انتظامی یادشده که خارج از این امور و شئون صادر شده باشد، منع قانونی وجود ندارد.

۲- با عنایت به ماده ۵ (اصلاحی ۱۳۸۹) اساسنامه دانشگاه آزاد اسلامی مصوب ۱۳۸۹/۱/۲۴ شورای عالی انقلاب فرهنگی با اصلاحات و الحاقات بعدی، این دانشگاه مؤسسه‌ای «غیر خصوصی و غیر دولتی» است؛ بنابراین و با لحاظ ماده ۱۰ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ و با

لحاظ مواد ۱ و ۱۰ قانون دیوان عدالت اداری مصوب ۱۳۹۲ با اصلاحات و الحاقات بعدی، رسیدگی به شکایات و اعتراضات اشخاص حقیقی و حقوقی از آراء و تصمیمات هیأت‌ها و کمیسیون‌های تخصصی این دانشگاه، با لحاظ بند یک پیش‌گفته در صلاحیت عام مراجع قضایی (دادگاه عمومی حقوقی) است.

دکتر محمدعلی شاه‌حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۴/۱۲/۰۲

۷/۱۴۰۴/۶۹۷

شماره پرونده: ۶۹۷-۹/۱-۱۴۰۴ ح

استعلام:

۱- چنانچه در فرآیند دادرسی ابلاغ واقعی به خواننده صورت نگرفته باشد و لایحه‌ای هم از وی واصل نشده باشد و خواننده در هیچ‌یک از جلسات دادرسی شرکت نکرده باشند و در نهایت رأی به نفع خواننده و به عبارتی حکم به بطلان دعوای خواهان صادر شود، آیا رأی صادره حضوری تلقی می‌شود؟

۲- چنانچه در دعوای طلاق به‌رغم ابلاغ به خواننده و خواهان، آنان از معرفی داور خودداری کنند، آیا باید داور توسط دادگاه و به هزینه خواهان تعیین شود؟ آیا دادگاه چنین تکلیفی دارد؟ در صورتی که خواهان نیز از پرداخت هزینه داوری خودداری کند، تکلیف چیست؟

پاسخ:

۱- وفق ماده ۳۰۳ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ حکم دادگاه حضوری است؛ مگر اینکه خواننده یا وکیل یا قائم‌مقام یا نماینده قانونی وی در هیچ‌یک از جلسات دادگاه حاضر نشده و به طور کتبی نیز دفاع ننموده باشد و یا اخطاریه ابلاغ واقعی نشده باشد و به موجب ماده ۳۰۵ این قانون، محکوم‌علیه غایب حق دارد به حکم غیابی اعتراض کند؛ بنابراین، حکم غیابی صرفاً ناظر بر خواننده‌ای است که محکوم‌علیه واقع شده باشد و در فرض سؤال که حکم به بطلان دعوای خواهان صادر شده است، حکم صادره حضوری می‌باشد.

۲- اولاً، به موجب ماده ۲۷ قانون حمایت خانواده مصوب ۱۳۹۱: «در کلیه موارد درخواست طلاق بجز طلاق توافقی دادگاه باید به منظور ایجاد صلح و سازش موضوع را به داوری ارجاع کند...» و مطابق تبصره ۲ ماده ۲۸ این قانون: «... در صورت امتناع زوجین از معرفی داور یا عدم توانایی آنان، دادگاه خود یا به درخواست هر یک از طرفین به تعیین داور مبادرت می‌کند؛» بنابراین، در صورت عدم معرفی داور از سوی هر یک از طرفین پرونده طلاق، دادگاه بر اساس تکلیف مقرر در این تبصره اقدام می‌کند؛ مگر آنکه ممتنع از معرفی داور خواهان پرونده طلاق باشد و دادگاه احتمال دهد که امتناع او از معرفی داور، ناشی از انصراف او از پیگیری خواسته است که در این صورت، پس از اخذ توضیح از وی، حسب مورد اقدام خواهد کرد.

ثانیاً، ماده ۸ آیین‌نامه اجرایی تبصره یک ماده واحده قانون اصلاح مقررات مربوط به طلاق مصوب ۱۳۷۱/۱۲/۲، در خصوص هزینه دآوری تعیین تکلیف کرده بود؛ به‌رغم نسخ این ماده واحده به موجب بند ۸ ماده ۵۸ قانون حمایت خانواده مصوب ۱۳۹۱ و به تبع آن عدم قابلیت استناد آیین‌نامه اجرایی یادشده و با توجه به سکوت قانون اخیرالذکر، مفاد ماده ۸ آیین‌نامه پیش‌گفته از این حیث که منطبق با قواعد آیین دادرسی مدنی در بخش پرداخت هزینه‌ها است، از سوی محاکم قابل توجه است. ضمناً چنانچه دادگاه، عدم تمکن مالی خواهان یا خوانده را احراز کند، در اجرای ماده ۵ قانون حمایت خانواده مصوب ۱۳۹۱ می‌تواند آن‌ها را از پرداخت حق‌الزحمه داور معاف کند.

دکتر محمدعلی شاه‌حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۴/۱۲/۰۵

۷/۱۴۰۴/۶۹۴

شماره پرونده: ۶۹۴-۲۶-۱۴۰۴ ح

استعلام:

همانگونه که مستحضرید وفق ماده ۳ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی مصوب ۱۳۹۴ دادگاه می‌تواند در دعوی اعسار محکوم‌علیه از پرداخت محکوم‌به، با اخذ تأمین مناسب از حبس وی خودداری و چنانچه در حبس باشد، محکوم‌علیه را آزاد کند؛ با توجه به این مقرر قانونی و نظر به اینکه، در بسیاری از پرونده‌های اجرای احکام کیفری، محکوم‌علیه پس از سپری شدن مدت زیادی شناسایی و جلب می‌شود و بلافاصله دادخواست اعسار از پرداخت محکوم‌به را ارائه می‌نماید و در اجرای ماده ۱۳ قانون یادشده باید به این دعوا در دادگاه صادرکننده رأی نخستین رسیدگی شود، خواهشمند است در این خصوص به پرسش‌های زیر پاسخ دهید:

۱- چنانچه محکوم‌علیه، دعوی اعسار خود را از طریق دفاتر خدمات الکترونیک قضایی به دادگاه ارسال کند،

آیا دادگاه مکلف است در ابتدا تأمین کیفری اخذ کند؟

۲- در صورت عدم ارائه و معرفی تأمین از سوی متقاضی (خواهان)، تکلیف دادگاه چیست؟ آیا باید اخطار رفع نقص صادر کند و یا آنکه قرار رد دعوا صادر نماید؟

۳- از آنجا که حسب رویه، بسیاری از دادگاه‌های صادرکننده حکم، اختیار اخذ تأمین را به شعبه اجرای احکام کیفری محول می‌کنند و این امر موجب اطاله دادرسی می‌شود، آیا دادگاه می‌تواند در رأی خود، اختیار اخذ تأمین کیفری پس از صدور رأی را به شعبه اجرای احکام کیفری تفویض کند؟

پاسخ:

۱ و ۲- پس از صدور دستور جلب محکوم‌علیه در اجرای ماده ۳ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی مصوب ۱۳۹۴ و سپری شدن مهلت مقرر قانونی، آزادی محکوم‌علیه و خودداری از جلب وی منوط به سپردن تأمین مناسب و صدور قرار قبولی وثیقه یا کفالت از سوی دادگاه است. بر این اساس، با تقدیم دادخواست اعسار توسط محکوم‌علیه دادگاه مکلف به رسیدگی است و صرف عدم معرفی تأمین از سوی محکوم‌علیه موجبی برای اخطار رفع نقص یا رد دعوی اعسار وی نیست؛ همچنین تقدیم دادخواست از طریق دفاتر خدمات الکترونیک قضایی و یا به نحو حضوری، تفاوتی در حکم این قضیه ندارد.

۳- به موجب ماده ۳ و تبصره یک آن از قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی مصوب ۱۳۹۴ و ماده ۲ آیین‌نامه اجرایی قانون یادشده مصوب ۱۳۹۹/۶/۱۸ رئیس محترم قوه قضائیه، همان‌گونه که دستور حبس محکوم‌علیه در اجرای جنبه مالی احکام کیفری با دادگاه صادرکننده حکم نخستین است، خودداری از حبس یا آزادی وی با اخذ تأمین مناسب نیز از وظایف و اختیارات همین دادگاه است و قابل تفویض به قاضی اجرای احکام کیفری نیست.

دکتر محمدعلی شاه‌حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۴/۱۲/۰۲

۷/۱۴۰۴/۶۸۹

شماره پرونده: ۱۴۰۴-۷۹-۶۸۹ ح

استعلام:

حکم قطعی بر انحلال شرکت با مسئولیت محدود و با تعیین مدیران تصفیه صادر شده است؛ اما در فرایند تصفیه مدیران منتخب از امر تصفیه اعلام تعذر نموده‌اند؛ با توجه به ماده ۲۷۵ لایحه قانونی اصلاح قسمتی از قانون تجارت مصوب ۱۳۴۷ آیا می‌توان امر تصفیه را به اداره تصفیه امور ورشکستگی واگذار کرد؟ آیا تعیین اداره یادشده به عنوان مدیر تصفیه شرکت، با منع قانونی مواجه است؟

پاسخ:

از مواد ۱ و ۸ قانون اداره تصفیه امور ورشکستگی مصوب ۱۳۱۸ چنین مستفاد است که امر تصفیه ورشکسته بر عهده اداره تصفیه امور ورشکستگی است؛ بنابراین دادگاه نمی‌تواند این اداره را متولی امر تصفیه شرکت تجاری منحل به غیر ورشکستگی قرار دهد؛ مگر آنکه دادگاه مدیر تصفیه را تعیین کرده باشد؛ اما وی حاضر به قبول سمت نباشد که در این صورت وفق ماده ۲۷۵ لایحه قانونی اصلاح قسمتی از قانون تجارت مصوب ۱۳۴۷، دادگاه امر تصفیه را به اداره تصفیه امور ورشکستگی ارجاع می‌دهد و در این خصوص تفاوتی بین انواع شرکت‌های تجاری نیست.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۴/۱۲/۰۴

۷/۱۴۰۴/۶۷۴

شماره پرونده: ۶۷۴-۱-۲۹-۱۴۰۴ ح

استعلام:

همان‌گونه که مستحضرید وفق ماده ۳۱ (اصلاحی ۱۳۹۰) قانون روابط موجر و مستأجر مصوب ۱۳۵۶ با اصلاحات بعدی این قانون در تقاطعی اجرا می‌شود که قانون روابط مالک و مستأجر مصوب ۱۳۳۹ در آن نقاط به مرحله اجرا گذاشته شده باشد و یا وزارت دادگستری با جلب نظر وزارت راه و شهرسازی لزوم اجرای آن را آگهی نماید.

در حال حاضر فهرست شهرهای مشمول قانون یادشده در قوانین و مقررات کشور موجود است و در مواردی شهرهای جدیدی نیز از طریق وزارت دادگستری به این فهرست افزوده می‌شود و از طریق روزنامه رسمی اعلام و منتشر می‌شود.

با وجود مقرر یادشده، برخی معتقدند شهرهای مندرج در فهرست اولیه و شهرهای الحاقی به این فهرست به شرح پیش‌گفته، موضوعیت قانونی ندارد و دادگاه می‌تواند شهر موضوع دعوا و توابع آن را هر چند در فهرست اعلامی وزارت دادگستری نباشد، مشمول قانون روابط موجر و مستأجر مصوب ۱۳۵۶ و مستأجر را مستحق حق کسب یا پیشه یا تجارت بداند.

با توجه به توضیحات یادشده، خواهشمند است به پرسش‌های زیر پاسخ دهید:

۱- آیا محاکم اختیار الحاق و اضافه نمودن شهری به غیر از شهرهای مندرج در فهرست وزارت دادگستری را به استناد عقیده قضایی خود دارند؟ به عبارت دیگر، آیا تبعیت از فهرست وزارت دادگستری در خصوص شهرهای مشمول قانون روابط موجر و مستأجر ۱۳۵۶ موضوع ماده ۳۱ این قانون برای محاکم، لازم‌الاتباع است؟ چنانچه شهری در فهرست شهرهای منتشره وزارت دادگستری باشد، آیا توابع این شهر مشمول قانون روابط موجر و مستأجر مصوب ۱۳۵۶ می‌شود و یا آنکه مشمول قانون بر توابع شهر، مستلزم تصریح در فهرست منتشره وزارت دادگستری است؟

پاسخ:

۱- مقررات قانون روابط موجر و مستأجر مصوب ۱۳۵۶ و ماده ۳۱ (اصلاحی ۱۳۹۰) این قانون فقط در نقاطی اجرا می‌شود که تا آن زمان قانون روابط موجر و مستأجر مصوب ۱۳۳۹ در آن نقاط اجرا شده باشد و یا وزارت دادگستری با جلب نظر وزارت راه و شهرسازی لزوم اجرای آن را آگهی کرده باشد؛ بر این اساس، محاکم رأساً اختیار الحاق و اضافه نمودن شهری به فهرست شهرهای موضوع ماده ۳۱ یادشده را ندارند.

۲- در شهرهایی که آگهی موضوع این ماده منتشر شده باشد، این قانون در تمام نقاط شهر که در محدوده خدماتی شهرداری قرار گرفته باشد، اجرا می‌شود و به خارج از محدوده خدماتی مذکور و از جمله توابع آن شهر تسری ندارد؛ مگر آنکه در آگهی مربوط به آن شهر توابع آن نیز ذکر شده باشد و یا آنکه محلی پس از لازم‌الاجرا شدن قانون یادشده، در محدوده قانونی شهر قرار گرفته باشد.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۴/۱۲/۰۶

۷/۱۴۰۴/۶۶۷

شماره پرونده: ۶۶۷-۱۶۸-۱۴۰۴ کی

استعلام:

با توجه به عبارت: «... همچنین دادستان کل یا نماینده وی با حضور در شعبه به طور مستدل مستند و مکتوب به نقض یا ابرام رأی معترض عنه یا فرجام‌خواسته نظر خود را اعلام می‌کند سپس اعضای شعبه با توجه به محتویات پرونده و مفاد گزارش و مطالب اظهار شده با درج نظر دادستان کل کشور یا نماینده وی در متن دادنامه به شرح زیر اتخاذ تصمیم می‌کنند...» مذکور در ماده ۴۶۹ قانون آیین دادرسی کیفری مصوبه ۱۳۹۲، و با عنایت به تأکید بر واژگان «مستدل» و «مستند»؛ خواهشمند است اعلام فرمایید آیا مقصود مقنن از «درج نظر دادستان کل کشور یا نماینده وی در متن دادنامه»، درج عین نظر به طور کامل است و یا منظور صرفاً درج اجمال و نتیجه نظر و بسنده کردن به نظر نماینده دادستان، مبنی بر نقض یا ابرام رأی فرجام‌خواسته می‌باشد؟

پاسخ:

با توجه به صدر ماده ۴۶۹ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ که مقرر می‌دارد: «دادستان کل یا نماینده وی با حضور در شعبه به طور مستدل، مستند و مکتوب نسبت به نقض یا ابرام رأی معترض عنه یا فرجام‌خواسته نظر خود را اعلام می‌کند. سپس اعضای شعبه با توجه به محتویات پرونده و مفاد گزارش و مطالب اظهار شده، با درج نظر دادستان کل کشور یا نماینده وی در متن دادنامه، به شرح زیر اتخاذ تصمیم می‌کنند...» و از آنجا که عبارت «درج نظر دادستان کل کشور یا نماینده وی در متن دادنامه» دلالت بر درج کامل نظر آنها دارد و نه آنچه اعضای شعبه از نظر ایشان استنباط کرده‌اند، بنابر این در هنگام انشاء رأی، شعبه صادرکننده رأی باید متن کامل نظر دادستان کل کشور یا نماینده وی را در دادنامه درج کند.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۴/۱۲/۰۲

۷/۱۴۰۴/۶۵۱

شماره پرونده: ۱۴۰۴-۱۲۷-۶۵۱ ح

استعلام:

در صورتی که شخصی، با تقلب در ادله یا فرایندهای دادرسی حکمی را به دست آورد و محکوم‌علیه از طریق اعاده دادرسی دادخواهی نماید و در دادخواهی اخیر نیز به علت تداوم تقلب قبلی یا تقلب جدید توسط همان خواهان بدوی (محکوم‌له یا خواننده دعوای اعاده دادرسی) معترض (محکوم‌علیه) موفق به خنثی‌سازی تقلب و نقض رأی نشود و در نهایت حکم قطعی بر بطلان خواسته اعاده دادرسی در دادخواهی دوم صادر شود، خواهشمند است به پرسش‌های زیر پاسخ دهید:

۱- چنانچه در آینده ادله‌ای به دست آید که اثبات کند حکم قطعیت یافته، با حيله و تقلب به دست آمده است، به‌رغم یک بار اعاده دادرسی ناموفق، آیا طرح دعوا با همان جهت امکانپذیر است؟ آیا تدلیس و تقلب مانع قطعیت حکم است و مجوز بررسی مجدد، به‌رغم بررسی یک نوبت قبلی است؟

۲- در صورتی که راهکاری در این خصوص وجود دارد، آیا باید اعاده دادرسی نسبت به حکم دوم (بطلان ادعای تقلب) در ابتدا صورت گیرد تا مجوزی برای نقض حکم اول باشد و یا آنکه با طرح مجدد دعوا در همان قالب اثبات حيله و تقلب جهت عدم مرور زمان در تقلب، می‌توان دادخواهی را استماع کرد؟ آیا اعاده دادرسی نسبت به رأی صادرشده در فرآیند دعوای اعاده دادرسی، امکانپذیر است؟

۳- چنانچه پاسخ پرسش‌های فوق منفی است، آیا طرح دعوا برای مطالبه دعوای جبران غرامت در مورد رأی قطعی متقلبانه که تمامی مواعد زمانی یا جهات قانونی اعاده دادرسی آن سپری شده است؛ اما حکم نقض نشده است، قابل پذیرش است و یا آنکه به سبب مالکیت قاعده اعتبار امر مختوم و تا زمانی که رأی متقلبانه (جبران عینی) نقض نشده است، دعوای مسئولیت مدنی (جبران دینی) مسموع نیست؟

پاسخ:

اولاً، صرف نظر از ابهام موجود در استعلام، با عنایت به اینکه وفق ماده ۴۲۹ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۵، از تاریخ ابلاغ حکم نهایی مربوط به اثبات جعل یا حيله و تقلب، مبدأ مهلت اعاده دادرسی آغاز می‌شود، درخواست اعاده دادرسی به استناد بند ۵ ماده ۴۲۶ قانون یادشده پس

از اثبات حيله و تقلب به موجب حكم نهايي در مرجع قضايي است؛ بنا بر اين، پيش از اثبات قطعي حيله و تقلب به شرح مذکور، اصولاً امکان درخواست اعاده دادرسي به استناد بند ۵ ماده ۴۲۶ قانون آيين دادرسي دادگاههاي عمومي و انقلاب در امور مدني مصوب ۱۳۷۵ و رسيدگي به آن وجود ندارد.

ثانياً، اثبات حيله و تقلب موضوع بند ۵ ماده ۴۲۶ و ماده ۴۲۹ قانون آيين دادرسي دادگاههاي عمومي انقلاب در امور مدني مصوب ۱۳۷۹، با اثبات رفتار حيله آميز يا متقلبانه به عمل مي آيد؛ بنا بر اين، دعوا بايد براي اثبات اين رفتار اقامه شود.

ثالثاً، وفق ماده ۴۴۰ قانون آيين دادرسي دادگاههاي عمومي و انقلاب در امور مدني مصوب ۱۳۷۹ «نسبت به حکمي که پس از اعاده دادرسي صادر مي گردد، ديگر اعاده دادرسي از همان جهت پذيرفته نخواهد شد. با توجه به مراتب، به نظر مي رسد وضعيت ايجاد شده در فرض استعمال ناشي از اقدام بر خلاف قانون و ترتيبی است که در بندهای اولاً و ثانياً فوق بيان شد و ارائه راهکار در اين خصوص از وظائف اين اداره کل خارج است.

دکتر محمدعلي شاه حيدري پور

مدیر کل حقوقی قوه قضاييه

۱۴۰۴/۱۲/۰۶

۷/۱۴۰۴/۶۴۹

شماره پرونده: ۶۴۹-۱۸۲-۱۴۰۴ کی

استعلام:

به موجب ماده یک قانون مجازات استفاده‌کنندگان غیر مجاز از آب، برق، تلفن، فاضلاب و گاز مصوب ۱۳۹۶، هر شخصی بدون دریافت انشعاب قانونی یا با داشتن انشعاب؛ به صورت غیر مجاز مبادرت به استفاده از خدمات یاد شده نماید، در خصوص مصارف خانگی به جزای نقدی درجه شش و در مصارف غیر خانگی به یک یا دو برابر بهای خدمات مصرفی محکوم می‌شود.

۱- مقصود از مصارف خانگی چیست؟ آیا استفاده غیر مجاز از ماینر استخراج ارز دیجیتال در اماکن مسکونی از مصادیق استفاده غیر مجاز برق برای مصارف خانگی محسوب می‌شود؟

۲- چنانچه اداره برق به سبب استفاده از ماینر در منزل مسکونی و اخذ انشعاب از پشت کنتور، میزان خسارت را یکصد میلیون تومان برآورد کند، با لحاظ رأی وحدت رویه شماره ۷۵۹ مورخ ۱۳۹۶/۴/۲۰ هیأت عمومی دیوان عالی کشور، رسیدگی به این جرم در صلاحیت دادگاه صلح است یا دادسرا؟

پاسخ:

۱- مطابق بند ۱- ۱۶- ۴ آیین‌نامه تکمیلی تعرفه‌های برق مصوب ۱۳۷۵/۶/۱۰ وزارت نیرو با اصلاحات و الحاقات بعدی «انشعاب برق برای مصارف خانگی به انشعابی اطلاق می‌شود که صرفاً به منظور به کار انداختن و استفاده از وسایل و تجهیزات متعارف خانگی در واحدهای مسکونی دایر می‌گردد».

۲- با توجه به اطلاق ماده یک قانون مجازات استفاده‌کنندگان غیر مجاز از آب، برق، تلفن، فاضلاب و گاز مصوب ۱۳۹۶ و ماده ۲ آیین‌نامه اجرایی این قانون مصوب ۱۳۹۸ هیأت وزیران مبنی بر جرم‌انگاری «استفاده غیر مجاز با وجود داشتن انشعاب قانونی» و تبصره ۳ بند ۴ تصویب‌نامه در خصوص استفاده از رمز ارزها مصوب ۱۳۹۸/۵/۶ هیأت وزیران با اصلاحات و الحاقات بعدی که مقرر می‌دارد «هر گونه استفاده از انشعاب برق و گاز مصرفی خانگی، عمومی، کشاورزی، صنعتی و سایر مصارف برای استخراج رمز ارزها (ماینینگ) ممنوع است»؛ استفاده از ماینر جهت استخراج رمز ارزها از طریق انشعاب برق خانگی از مصادیق استفاده غیر مجاز موضوع قانون صدرالذکر می‌باشد.

۳- وفق بند «الف» ماده یک قانون مجازات استفاده‌کنندگان غیر مجاز از آب، برق، تلفن، فاضلاب و گاز مصوب ۱۳۹۶، میزان جزای نقدی «در مصارف غیر خانگی» دو برابر بهای خدمات مصرفی است که بر این اساس میزان جزای نقدی آن نسبی است و نه ثابت و با توجه به رأی وحدت رویه شماره ۷۵۹ مورخ ۱۳۹۶/۴/۲۰ هیأت عمومی دیوان عالی کشور و قسمت اخیر تبصره ۳ ماده ۱۹ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، جرم موضوع این ماده جرم تعزیری درجه هفت محسوب می‌شود و مشمول تبصره ماده ۱۲ قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ۱۴۰۲ است؛ بنابراین با عنایت به آخرین اراده مقتن در خصوص صلاحیت دادگاه صلح در رسیدگی به جرایم عمدی تعزیری مستوجب مجازات درجه هفت و هشت، جرم استفاده غیر مجاز از آب، برق، تلفن، فاضلاب و گاز در مصارف غیر خانگی به طور مستقیم در دادگاه صلح مطرح می‌شود.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۴/۱۲/۰۲

۷/۱۴۰۴/۶۴۶

شماره پرونده: ۶۴۶-۱۰۸-۱۴۰۴ع

استعلام:

به استحضار می‌رساند قانون‌گذار بر اساس ماده واحده قانون مربوط به تعیین عیدی و پاداش سالانه کارگران شاغل در کارگاه‌های مشمول قانون کار مصوب ۱۳۷۰ مقرر داشته است کلیه کارفرمایان کارگاه‌های مشمول قانون کار مکلفند به هر یک از کارگران خود به نسبت یک سال کار معادل شصت روز آخرین مزد، به عنوان عیدی و پاداش بپردازند و مبلغ پرداختی از این بابت به هر یک از کارکنان نبایستی از معادل ۹۰ روز حداقل مزد روزانه قانونی تجاوز کند؛ همچنین در رأی وحدت رویه شماره ۵۸۱۰۰۰۴ مورخ ۱۴۰۰/۱۲/۱۷ هیأت عمومی دیوان عدالت اداری مقرر شده است: کارگران مشمول قانون کار در دستگاه‌های دولتی در زمینه دریافت عیدی به میزان بیشتر که در قانون مربوط به تعیین عیدی و پاداش سالانه کارگران شاغل در کارگاه‌های مشمول قانون کار تعیین شده است، محدودیتی ندارند و ملاک حکم مقرر در ماده ۸ قانون کار مصوب ۱۳۶۹ و همچنین با لحاظ عرف مستقر نیز مؤید این امر می‌باشد، همچنین کارگران شاغل در دستگاه‌های دولتی که به کارگیری آنها در چهارچوب حکم مقرر در تبصره ماده ۴ قانون استخدام کشوری و ماده ۱۲۴ قانون مدیریت خدمات کشوری صورت می‌گیرد، بر اساس احکام مقرر در این موازین قانونی اصولاً تابع مقررات قانون کار بود و مبنایی برای خارج کردن آنها از شمول مقررات قانون کار در موضوع پرداخت عیدی وجود ندارد. در رأی شماره ۱۵۷۷۷۳ مورخ ۱۴۰۴/۶/۲۴ هیأت تخصصی استخدامی دیوان عدالت اداری که در راستای درخواست ابطال نامه شماره ۹۰۲۰۵ مورخ ۱۴۰۱/۱۱/۹ سازمان اداری و استخدامی و نامه شماره ۵۲۶۲۰۶ مورخ ۱۴۰۱/۱۰/۲۷ معاونت توسعه مدیریت و سرمایه انسانی وزارت نفت صادر شده است، چنین مقرر شده است که رأی وحدت رویه شماره ۱۰۰۰۴ مورخ ۱۴۰۰/۱۲/۱۷ هیأت عمومی دیوان عدالت اداری، صرفاً ناظر بر افرادی است که در چهارچوب حکم مقرر در تبصره ماده ۴ استخدام کشوری و ماده ۱۲۴ قانون مدیریت خدمات کشوری به کارگیری شده‌اند و بر این اساس، دیگر کارکنان را مشمول دریافت عیدی موضوع اخیرالذکر ندانسته، منطبق با رأی وحدت رویه مذکور می‌باشد و قابل ابطال نیست. با توجه به آرای صادره از مراجع ذیصلاح قانونی (هیأت تشخیص وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی) مبنی بر پرداخت عیدی بر اساس رأی وحدت رویه شماره

۱۰۰۰۴ مورخ ۱۴۰۰/۱۲/۱۷ هیأت عمومی دیوان عدالت اداری به کارکنان مشمول قانون کار، خواهشمند است در خصوص دایره شمول رأی وحدت رویه یادشده اعلام نظر فرمایید.

پاسخ:

با عنایت به مواد ۵ و ۱۸۸ قانون کار مصوب ۱۳۶۹ و رأی وحدت رویه شماره ۴ مورخ ۱۴۰۰/۱۲/۱۷ هیأت عمومی دیوان عدالت اداری، تمامی اشخاصی که مشمول تعریف «کارگر» در ماده ۲ این قانون قرار می‌گیرند و مشمول قانون استخدام کشوری مصوب ۱۳۴۵ با اصلاحات و الحاقات بعدی و دیگر قوانین و مقررات خاص استخدامی و همچنین جزو کارگران کارگاه‌های خانوادگی نمی‌باشند، مشمول قانون کار بوده و از حیث عیدی و پاداش سالانه مشمول مقررات ماده واحده قانون مربوط به تعیین عیدی و پاداش سالانه کارگران شاغل در کارگاه‌های مشمول قانون کار مصوب ۱۳۷۰ می‌باشند؛ بنابراین در فرض پرسش، ملاک برخورداری کارکنان از مزایای مندرج در ماده واحده یادشده شمول قانون کار نسبت به این افراد است و بر این اساس افرادی که مطابق ماده ۱۲۴ قانون مدیریت خدمات کشوری مصوب ۱۳۸۶ با اصلاحات و الحاقات بعدی و تبصره ماده ۴ قانون استخدام کشوری مصوب ۱۳۴۵ با اصلاحات و الحاقات بعدی در دستگاه‌های اجرایی بر اساس قانون کار استخدام شده‌اند، مشمول رأی وحدت رویه یادشده هستند؛ رأی شماره ۱۷۷۷۳ مورخ ۱۴۰۴/۶/۲۴، هیأت تخصصی استخدامی دیوان عدالت اداری همسو با این رأی وحدت رویه صادر شده است.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۴/۱۲/۰۶

۷/۱۴۰۴/۶۴۲

شماره پرونده: ۶۴۲-۳/۱-۱۴۰۴ ح

استعلام:

در اجرای دستور تخلیه زمین زراعی عملیات تخلیه به طور کامل اجرا و عین مستأجره از تصرف مستأجر خارج و به موجب تحمیل گردیده است؛ متعاقباً دستور تخلیه به جهت عدم رعایت تشریفات شکلی بلااثر اعلام می‌گردد در این وضعیت مستأجر سابق علی‌رغم انقضای مدت اجاره با استناد به ماده ۳۹ قانون اجرای احکام مدنی، تقاضای اعاده عملیات اجرایی و استرداد عین مستأجره را مطرح می‌نماید. آیا در این فرض، درخواست مستأجر سابق برای اعاده عملیات اجرایی و استرداد عین مستأجر با استناد به ماده ۳۹ قانون اجرای احکام مدنی به جهت قانونی دارد؟ و در صورت مثبت یا منفی بودن پاسخ، تکلیف واحد اجرای احکام در مواجهه با این درخواست چیست؟

پاسخ:

در فرض سؤال که دستور تخلیه زمین زراعی اجرا شده و پس از تحویل ملک به موجر، دستور تخلیه به جهت عدم رعایت تشریفات شکلی لغو و فاقد اثر شده است، با اخذ ملک از ماده ۳۹ قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶ که ناظر بر صدور حکم نهایی و فاقد اثر حکم اجرا شده است، با اعاده عملیات اجرایی، ملک موضوع تخلیه به مستأجر تحویل می‌شود و اجرای احکام صرف‌نظر از سپری شدن یا نشدن مدت اجاره و فارغ از ادعاهای هر یک از طرفین در این خصوص که مستلزم رسیدگی قضایی و خارج از حدود اختیار دادرسی اجرای احکام مدنی است، وفق ماده پیش‌گفته اقدام می‌کند.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۴/۱۲/۰۵

۷/۱۴۰۴/۶۳۸

شماره پرونده: ۱۶۸-۶۳۸-۱۴۰۴ کی

استعلام:

هرگاه رأی توسط دادگاه فاقد صلاحیت ذاتی یا محلی صادر شود و دادگاه تجدید نظر استان تشخیص دهد محاکم کیفری آن استان صالح به رسیدگی نیستند، آیا باید با نقض دادنامه تجدیدنظر خواسته قرار عدم صلاحیت به شایستگی حوزه قضایی استان دیگر صادر کند و یا آنکه با دستور اداری پرونده را نزد مرجع صالح ارسال کند؟

پاسخ:

از بند «پ» ماده ۴۵۰ و ماده ۴۶۰ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ چنین مستفاد است که در مواردی که دادگاه تجدیدنظر استان، دادگاه صادرکننده رأی نخستین را فاقد صلاحیت ذاتی یا محلی تشخیص می‌دهد، چنانچه دادگاه نخستین واقع در استان دیگر را صالح تشخیص دهد یا موضوع را در صلاحیت ذاتی رسیدگی مرجعی بداند که دادگاه تجدیدنظر نسبت به آن فاقد صلاحیت است، رأی دادگاه نخستین (تجدیدنظرخواسته) را نقض و با صدور قرار عدم صلاحیت پرونده را برای ادامه رسیدگی نزد دادگاه صالح ارسال می‌کند؛ اما در صورتی که دادگاه تجدیدنظر، رسیدگی را در صلاحیت محلی دادگاهی در همان استان بداند، در این صورت ضمن نقض دادنامه تجدیدنظرخواسته با تشخیص صلاحیت دادگاه نخستین ذیصلاح، پرونده را برای رسیدگی به دادگاه یادشده ارسال می‌کند و دادگاه مرجوع‌الیه با لحاظ ملاک ماده ۳۰ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ مکلف به رسیدگی است.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۴/۱۲/۰۶

۷/۱۴۰۴/۶۲۴

شماره پرونده: ۶۲۴-۶۹-۱۴۰۴ع

استعلام:

برخی کارگران شهرداری از طریق ادارات هیأت‌های حل اختلاف و یا رأساً از طریق ادارات تأمین اجتماعی عناوین شغلی خود را تغییر می‌دهند؛ بدون آنکه حقوق آنان افزایش یابد و پس از آن سازمان تأمین اجتماعی بابت تغییر عناوین شغلی مبالغ هنگفتی از شهرداری مطالبه می‌کند؛ در این خصوص خواهشمند است به پرسش‌های زیر پاسخ دهید:

اولاً، آیا ادارات تأمین اجتماعی رأساً مجاز به تغییر عناوین شغلی کارگران می‌باشند؟
ثانیاً، چنانچه تغییر عناوین شغلی در افزایش حقوق کارگران تأثیری نداشته باشد، آیا ادارات تأمین اجتماعی می‌توانند بابت تغییر عناوین شغلی مبالغی دریافت کنند؟

پاسخ:

اولاً، با توجه به رأی وحدت رویه شماره ۱۱۱۵ و ۱۱۱۴ مورخ ۱۴۰۰/۴/۱ هیأت عمومی دیوان عدالت اداری، سازمان تأمین اجتماعی صلاحیت قانونی اصلاح عنوان شغلی کارگر را ندارد؛ اما با توجه به مواد ۳۹ و ۴۰ قانون تأمین اجتماعی مصوب ۱۳۵۴ با اصلاحات و الحاقات بعدی و آیین‌نامه اجرایی ماده ۳۹ این قانون (آیین‌نامه طرز تنظیم صورت مزد و حقوق و مواقع ارسال آنها به سازمان موضوع ماده ۳۹ قانون تأمین اجتماعی مصوب ۱۳۵۴/۱۲/۱۹ شورای عالی تأمین اجتماعی) این امر مانع از تشخیص حق بیمه متعلقه بر اساس شغل واقعی کارگر، از سوی سازمان تأمین اجتماعی نمی‌باشد.

ثانیاً، با عنایت به مواد ۲۸ و ۷۶ قانون تأمین اجتماعی مصوب ۱۳۵۴ با اصلاحات و الحاقات بعدی و رأی وحدت رویه یادشده، مطالبه حق بیمه از کارفرما مطابق مقررات مربوطه صورت می‌پذیرد و تغییر عنوان شغلی کارگر لزوماً مستلزم افزایش حقوق یا مستمری وی نمی‌باشد و حسب مورد، با توجه به تشخیص شغل واقعی توسط سازمان تأمین اجتماعی، میزان حق بیمه متعلقه متفاوت خواهد بود.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۴/۱۲/۰۵

۷/۱۴۰۴/۶۰۴

شماره پرونده: ۶۰۴-۱-۲۹-۱۴۰۴ ح

استعلام:

خواهان دادخواستی به طرفیت خوانده به خواسته تجویز انتقال منافع به غیر را تقدیم دادگستری نموده است؛ در جریان رسیدگی مشخص شده است عین مستأجره تخریب و از حیز انتفاع خارج شده است. با توجه به تخریب عین مستأجره، آیا خواسته خواهان قابل پذیرش است و یا آنکه وجود یا فقدان عین مستأجره، در صدور حکم بر تجویز انتقال منافع به غیر تأثیری ندارد؟

پاسخ:

اولاً، صرف نظر از آنکه تخریب اعیانی به معنای تلف کلی عین مستأجره نمی‌باشد؛ زیرا در اموال غیر منقول، عین مستأجره اعم از عرصه و اعیان است و در برخی موارد حتی بدون بازسازی می‌توان از عرصه استفاده کرد، در مواردی که مستأجر در عین مستأجره دارای حق کسب یا پیشه یا تجارت و یا حق سرقفلی است، به نظر می‌رسد با تخریب اعیانی، حق مذکور؛ حداقل در حد اولویت در استفاده از عین مستأجره، از بین نمی‌رود و در صورت تردید، بقای این حق استصحاب می‌شود؛ هم‌چنان که رأی اصراری شماره ۶ مورخ ۱۳۷۷/۴/۲۳ هیأت عمومی شعب حقوقی دیوان عالی کشور بر این اساس صادر شده است.

ثانیاً، راجع به نحوه استیفای حق مستأجر فروض مختلفی مطرح می‌شود؛ فرض نخست آنکه تخریب عین مستأجره در اثر حادثه قهری باشد. در چنین فرضی به نظر می‌رسد باید با استفاده از قاعده و ملاک مواد ۱۱۴، ۱۲۹ و ۵۹۴ قانون مدنی بین حقوق موجر و مستأجر جمع نمود؛ بنابراین، هرگاه موجر حاضر به بازسازی عین مستأجره نباشد، با توجه به این که تخریب توسط وی صورت نگرفته است، الزام موجر به بازسازی امکانپذیر نیست؛ اما در صورتی که موجر حاضر به بازسازی ملک و اقدام قانونی برای تخلیه ید مستأجر نباشد، مستأجر می‌تواند به دادگاه مراجعه کند و با تجویز دادگاه با هزینه و حساب خود عین مستأجره را با رعایت ضوابط و مقررات و حقوق متصوره در حدود بنای تخریب شده و حتی المقدور شبیه‌سازی معماری آن، تجدید بنا کند. فرض دوم آن است که تخریب به وسیله موجر انجام پذیرد که الزام وی به بازسازی نیز امکان‌پذیر است و فرض

دیگر آن است که تخریب به وسیله شخص ثالث باشد؛ ضمن آن که حق مستأجر به شرح فرض نخست محفوظ است، مراجعه به ثالث به لحاظ مسؤولیت مدنی وی نیز امکان پذیر است. ثالثاً، با توجه به مراتب فوق و با عنایت به ماده ۱۹ قانون روابط موجر و مستأجر مصوب ۱۳۵۶، به نظر می رسد، در فرض سؤال، دعوای تجویز انتقال حقوق متصوره مستأجر در حدود بنای تخریب شده به غیر، دعوایی قابل استماع است.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۴/۱۲/۰۵

۷/۱۴۰۴/۵۷۹

شماره پرونده: ۱۶۸-۵۷۹-۱۴۰۴ کی

استعلام:

آیا امکان صدور ابلاغ توسط دادستان برای احدی از دادیاران دادسرا به عنوان دادیار جانشین دادستان که در زمان حضور دادستان در دادسرا از اختیارات دادستان برخوردار باشند وجود دارد؟

پاسخ:

در مواردی که دادستان وفق ماده ۸۸ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ انجام اموری را به معاونان یا دادیاران دادسرا محول می‌کند، این تفویض اختیار مطلق بوده و زمان حضور و غیاب وی را در بر می‌گیرد؛ مگر آنکه مقید به زمان حضور شده باشد.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۴/۱۲/۰۵

۷/۱۴۰۴/۵۷۵

شماره پرونده: ۱۴۰۴-۹۸-۵۷۵ ح

استعلام:

در قسمت شروط قرارداد الکترونیک وکالت، موکل به پرداخت هزینه تمبر علی الحساب مالیاتی موضوع ماده ۱۰۳ قانون مالیات‌های مستقیم مصوب ۱۳۶۶ با اصلاحات و الحاقات بعدی و پرداخت سهم مرکز وکلا، کارشناسان رسمی و مشاوران خانواده قوه قضاییه و همچنین پرداخت دیگر هزینه‌های دادرسی متعهد شده است. توضیح اینکه وفق ماده ۱۲۹ آیین‌نامه تعرفه حق الوکاله، حق المشاوره و هزینه سفر وکلای دادگستری، وکلا موظف به پرداخت تمبر علی الحساب مالیاتی و سهم مرکز و کانون شده‌اند و همچنین ماده ۱۸۲ قانون مالیات‌های مستقیم مصوب ۱۳۶۶ با اصلاحات و الحاقات بعدی پرداخت مالیات دیگری را پیش‌بینی کرده است؛ ماده ۷۶ نظام‌نامه قانون وکالت مصوب ۱۳۱۶/۳/۱۹ وزیر عدلیه نیز وکیل را از پذیرش هزینه محاکم عدلیه منع نموده است. با لحاظ مواد ۵۶ و ۷۸ نظام‌نامه یادشده و همچنین با توجه به اینکه سامانه خودکاربری وکلا و یا دفاتر خدمات الکترونیک قضایی تمامی هزینه‌ها از جمله: هزینه دادرسی، هزینه تطبیق اوراق و هزینه تمبر مالیاتی موضوع ماده ۱۰۳ قانون مالیات‌های مستقیم و هزینه تمبر مرکز وکلا، کارشناسان رسمی و مشاوران خانواده قوه قضاییه یا کانون وکلای رسمی دادگستری را به موجب یک شناسه پرداخت اعلام می‌کند و پرداخت جداگانه‌ای برای تمبر مالیاتی و سهم کانون یا مرکز یادشده در نظر گرفته نشده است، خواهشمند است به پرسش‌های زیر پاسخ دهید:

- ۱- آیا درج چنین شرطی مشمول تخلف ماده ۱۲۹ آیین‌نامه اجرایی لایحه قانونی استقلال کانون وکلای دادگستری مصوب ۱۴۰۰/۴/۲ با اصلاحات و الحاقات بعدی (دریافت مبلغی بیش از حق الوکاله تحت هر عنوان) است؟
- ۲- آیا درج چنین شرطی مشمول تخلف موضوع بند ۳ ماده ۱۲۴ آیین‌نامه یادشده (درج شرط نامتعارف) است؟
- ۳- آیا اقدام وکیل مبنی بر اعلام شناسه پرداخت سهم مرکز وکلا و یا کانون وکلای دادگستری و تمبر موضوع ماده ۱۰۳ قانون مالیات‌های مستقیم به موکل برای پرداخت، مشمول تخلفات صدرالذکر (مندرج در ماده ۱۲۹ و بند ۳ ماده ۱۲۴ آیین‌نامه مذکور) می‌شود؟
- ۴- آیا درج چنین شرطی مشمول ماده ۳۴ قانون وکالت مصوب ۱۳۱۵ با اصلاحات و الحاقات بعدی است؟

۵- آیا شروط فوق، رفتار خلاف شأن وکیل محسوب می‌شود؟

پاسخ:

جناب آقای آقائی

معاون محترم دادستان و جانشین سرپرست ناحیه ۳۵ دادرسی عمومی و انقلاب تهران (فرهنگ و رسانه)
با سلام و دعای خیر؛

بازگشت به استعلام شماره ۹۰۰۱/۲۵۹/۲۳۵ مورخ ۱۴۰۴/۸/۲۰ به شماره ثبت وارده ۵۷۵ مورخ ۱۴۰۴/۸/۲۱، نظریه مشورتی کمیسیون آیین دادرسی مدنی این اداره کل، به شرح زیر اعلام می‌شود:

۱ و ۲ و ۴- در نامه استعلام به ماده ۱۲۹ آیین‌نامه تعرفه حق الوکاله، حق‌المشاوره و هزینه سفر وکلای دادگستری مصوب ۱۳۹۸/۱۲/۲۸ استناد شده است؛ در حالی که ظاهراً مقصود ماده ۱۲۹ آیین‌نامه اجرایی لایحه قانونی استقلال کانون وکلای دادگستری مصوب ۱۴۰۰/۴/۲۲ رئیس محترم قوه قضاییه با اصلاحات و الحاقات بعدی است و صرف نظر از اینکه توصیف رفتار اشخاص و تعیین ضمانت اجرای آن، از وظایف این اداره کل خارج و بر عهده مرجع رسیدگی‌کننده است، حکم مقرر در ماده ۱۲۹ آیین‌نامه یادشده که همراستا با حکم ماده ۳۴ قانون وکالت مصوب ۱۳۱۵ با اصلاحات و الحاقات بعدی است، ناظر به ممنوعیت دریافت هرگونه وجه یا مالی از موکل یا گرفتن سند رسمی یا غیر رسمی از او، علاوه بر میزان مورد توافق به عنوان حق الوکاله و یا اخذ وجوهی زاید بر تعرفه حق الوکاله و هزینه‌های دادرسی و هزینه‌های سفر و دیگر هزینه‌های متعارف در غیر مورد توافق بر حق الوکاله است و فرض سؤال را که راجع به توافق بر پرداخت هزینه تمبر علی‌الحساب مالیاتی موضوع ماده ۱۰۳ قانون مالیات‌های مستقیم مصوب ۱۳۶۶ با اصلاحات و الحاقات بعدی و پرداخت سهم مرکز وکلا توسط موکل است، شامل نمی‌شود؛ زیرا این هزینه‌ها حسب مورد به حساب سازمان امور مالیاتی، کانون وکلای دادگستری یا مرکز وکلا، کارشناسان رسمی و مشاوران خانواده قوه قضاییه و یا صندوق وکلا واریز می‌شود. هم‌چنان‌که درج چنین شرطی از بند ۳ ماده ۱۲۴ آیین‌نامه صدرالذکر (درج شروط خلاف اخلاق حسنه یا شروط نامتعارف در قرارداد خصوصی) نیز خارج است. با وجود این، از آنجا که پرداخت مالیات سهم کانون وکلای دادگستری یا مرکز وکلا، کارشناسان رسمی و مشاوران خانواده قوه قضاییه که وظیفه وکیل است، عدم پرداخت این وجوه به وسیله موکل، نافی تکلیف وکیل و مسئولیت قانونی وی نیست و توافق مزبور صرفاً

بین وکیل و موکل مؤثر است. از سوی دیگر، این مبالغ که به موجب توافق توسط موکل پرداخت می‌شود، جزء حق‌الوکاله وکیل محسوب می‌شود؛ بنابراین، در فرض سؤال چنانچه در قرارداد حق‌الوکاله درج شده باشد که حق‌الوکاله مبلغ یکصد میلیون تومان است؛ اما موکل مالیات و سهم کانون یا مرکز وکلا را پرداخت و آن را از این مبلغ کسر می‌کند و مابقی را به وکیل می‌دهد، به نظر می‌رسد چنین شرطی فاقد اشکال قانونی است.

۳ و ۵- با توجه به جهات پیش گفته، صرف اقدام وکیل مبنی بر اعلام شناسه پرداخت به موکل به منظور واریز سهم کانون یا مرکز وکلا و یا ابطال تمبر علی‌الحساب مالیاتی توسط موکل، مصداق رفتار و ممنوعیت موضوع ماده ۳۴ قانون وکالت مصوب ۱۳۱۵ با اصلاحات و الحاقات بعدی و یا حکم مقرر در بند ۳ ماده ۱۲۴ و ماده ۱۲۹ آیین‌نامه اجرایی لایحه قانونی استقلال کانون وکلای دادگستری مصوب ۱۴۰۰/۴/۲ با اصلاحات و الحاقات بعدی نیست؛ تشخیص آن به عنوان رفتار خلاف شئون وکالت (بند یک ماده ۱۲۴ آیین‌نامه اخیرالذکر)، امری است که با لحاظ شرایط و اوضاع و احوال حاکم بر قضیه، بر عهده مرجع رسیدگی‌کننده است.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۴/۱۲/۰۶

۷/۱۴۰۴/۵۶۳

شماره پرونده: ۱۸۶/۱-۵۶۳-۱۴۰۴ کی

استعلام:

همانگونه که مستحضرید وفق ماده ۲۸۲ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، مجازات محارب مشتمل است بر اعدام، صلب، قطع دست راست و پای چپ و نفی بلد و قانونگذار حبس را به عنوان مجازاتی مستقل برای این جرم در نظر نگرفته است. همچنین به نظر می‌رسد حکم مقرر در ماده ۲۸۵ این قانون مبنی بر اینکه در نفی بلد، محارب باید تحت مراقبت قرار گیرد و با دیگران، معاشرت، مراوده و رفت و آمد نداشته باشد، با حبس مرتکب ملازمه ندارد؛ این در حالی است که در موارد بسیاری احکام راجع به نفی بلد، حکم به حبس فرد هم صادر می‌شود که با حکم مقنن سازگاری ندارد.

با توجه به توضیحات پیش گفته، خواهشمند است اعلام فرمایید آیا فرد محکوم به نفی بلد، باید حبس شود یا آنکه مجازات نفی بلد باید با رعایت ماده ۲۸۵ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ و به روش خاص خود، در محلی خارج از زندان اجرا شود؟ آیا به صرف آنکه ابزار اجرای این مجازات فراهم نیست، می‌توان مرتکب را حبس کرد؟

پاسخ:

حکم مقرر در ماده ۲۸۵ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ مبنی بر آن که «در نفی بلد، محارب باید تحت مراقبت قرار گیرد و با دیگران معاشرت، مراوده و رفت و آمد نداشته باشد» صریح در آن است که فرد محکوم به نفی بلد علی‌الاصول در محیطی خارج از زندان دوره محکومیت را می‌گذراند؛ به گونه‌ای که بدون انجام مراقبت، امکان معاشرت، مراوده و رفت و آمد وی میسر است و به همین سبب مقنن تصریح کرده است که باید تحت مراقبت قرار گیرد. بندهای «چ» و «ح» ماده یک و مواد ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۴ و ۱۴۵ آیین‌نامه نحوه اجرای احکام حدود، سلب حیات، قطع عضو، قصاص نفس و عضو و جرح، دیات، شلاق، تبعید، نفی بلد، اقامت اجباری و منع از اقامت در محل یا محل‌های معین مصوب ۱۳۹۸/۳/۲۷ رئیس محترم قوه قضاییه، مؤید این دیدگاه است. با وجود این، با عنایت به ماده ۱۴۳ آیین‌نامه پیش گفته، چنانچه جلوگیری از مراوده و معاشرت محکوم با دیگران

امکانپذیر نباشد، قاضی اجرای احکام مراتب را برای اتخاذ تصمیم به دادگاه ذی ربط اعلام می کند تا در اجرای حکم حکومتی مقام معظم رهبری تصمیم مقتضی اتخاذ شود.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۴/۱۲/۰۴

۷/۱۴۰۴/۵۵۰

شماره پرونده: ۱۴۰۴-۲۵-۵۵۰ کی

استعلام:

چنانچه دادگاه تجدیدنظر صرفاً به اعتراض شاکی در مقام تجدیدنظرخواهی رسیدگی کند و متهم به رأی دادگاه بدوی اعتراض نداشته باشد و رأی در همان مرحله قطعی شده باشد، مرجع اتخاذ تصمیم در خصوص تقاضای آزادی مشروط و استفاده از نهاد آزادی تحت نظارت سامانه‌های الکترونیکی و تعلیق اجرای مجازات و اعمال ماده ۴۸۳ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، کدام مرجع است؟ دادگاه بدوی یا دادگاه تجدیدنظر؟

پاسخ:

اولاً، مطابق رأی وحدت رویه شماره ۵۸۳ مورخ ۱۳۷۲/۷/۶ هیأت عمومی دیوان عالی کشور چنانچه رأی تجدید نظرخواسته عیناً در دادگاه تجدیدنظر تأیید شود، دادگاه اخیر، دادگاه صادرکننده حکم قطعی است. ثانیاً، مطابق بند «پ» ماده ۴۹۰ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ رأیی که مرجع تجدیدنظر آن را تأیید یا پس از نقض رأی نخستین صادر کرده باشد، لازم‌الاجرا است؛ اعم از اینکه این رأی، متعاقب تجدید نظرخواهی شاکی یا محکوم باشد و از آنجا که هرگونه تغییر در نحوه اجرای حکم صادره در اجرای «نظام نیمه‌آزادی» و «آزادی تحت نظارت سامانه‌های الکترونیکی» موضوع مواد ۵۷ و ۶۲ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ نیز باید ناشی از تصمیم دادگاه صادرکننده این رأی باشد؛ بنابراین مقصود از دادگاه صادرکننده حکم در موارد یادشده، دادگاهی است که حکم لازم‌الاجرا را صادر کرده است؛ بر این اساس، در فرض سؤال که پس از تجدید نظرخواهی شاکی، پرونده در دادگاه تجدید نظر مطرح شده و این دادگاه رأی قطعی صادر کرده است، مرجع اعمال نهادهای یادشده؛ دادگاه تجدید نظر است. در خصوص «تعلیق اجرای مجازات» و «آزادی مشروط» نیز با توجه به مواد ۴۶ و ۵۸ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ و رأی وحدت رویه شماره ۷۳۱ مورخ ۱۳۹۲/۸/۲۸ هیأت عمومی دیوان عالی کشور، مرجع اتخاذ تصمیم در خصوص اعمال نهادهای یاد شده دادگاه تجدید نظر است.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۴/۱۲/۰۶

۷/۱۴۰۴/۵۲۷

شماره پرونده: ۱۴۰۴-۱۱-۵۲۷ ح

استعلام:

قیم در زمان حیات محجور مال غیر منقول وی را به فروش رسانده است و دادستان پس از فوت محجور و به‌رغم اطلاع از فوت محجور، معامله را تأیید کرده است؛ در حال حاضر یکی از ورثه محجور دعوای بطلان معامله را مطرح کرده و مدعی است دادستان پس از فوت محجور، سمتی برای تنفیذ معامله نداشته است و پس از فوت محجور حق رد یا تنفیذ به ورثه می‌رسد؛ وی با رد معامله، صدور حکم بر بطلان آن را درخواست کرده است.

در خصوص فرض پیش‌گفته، خواهشمند است به پرسش‌های زیر پاسخ دهید:

۱- وضعیت حقوقی معامله چگونه است؟

۲- آیا تأیید دادستان پس از فوت محجور صحیح است و یا آنکه تنفیذ معامله به ورثه می‌رسد و با رد معامله توسط یکی از آنها، معامله نسبت به سهم وی باطل است؟

پاسخ:

نخست. هر چند وفق ماده ۱۲۳۵ قانون مدنی، نمایندگی قانونی مولی‌علیه در کلیه امور مربوط به اموال و حقوق مالی او بر عهده قیم است؛ اما اقدامات قیم منوط به رعایت غبطه محجور و نیز الزامات قانونی؛ از جمله مندرج در مواد ۱۲۴۰، ۱۲۴۱ و ۱۲۴۲ قانون مدنی و ماده ۸۳ قانون امور حسبی مصوب ۱۳۱۹ است.

دوم. با توجه به اطلاق ماده ۸۳ قانون امور حسبی مصوب ۱۳۱۹ و همچنین ماده ۱۲۴۱ قانون مدنی، فروش اموال غیر منقول محجور توسط قیم مستلزم رعایت غبطه محجور و تصویب دادستان است؛ بنابراین چنانچه معامله بدون اجازه مدعی‌العموم انجام پذیرفته باشد، چنین معامله‌ای نافذ نیست و در صورت رد آن توسط دادستان، معامله باطل است؛ این اختیار دادستان در اجازه یا رد معامله اطلاق دارد و به فرض حیات محجور مقید نشده است.

سوم. با توجه به مراتب پیش‌گفته، در فرض سؤال که دادستان پس از فوت محجور معامله قبلی قیم نسبت به مال غیر منقول محجور را اجازه داده است، از آنجا که این امر با لحاظ مصلحت محجور در زمان انعقاد معامله

صورت گرفته است و نظر به اینکه حق قانونی برای اجازه یا رد معامله برای دادستان پیش‌بینی شده است و محجور به سبب حجر حقی در این خصوص نداشته است، دعوای بعدی ورثه به خواسته بطلان معامله و به ادعای حق آنان در اجازه یا رد معامله در ماهیت قضیه مسموع نیست و نمی‌توان از ملاک ماده ۲۵۳ قانون مدنی در این خصوص استفاده کرد.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۴/۱۲/۰۶

۷/۱۴۰۴/۵۱۳

شماره پرونده: ۱۴۰۴-۹۶-۵۱۳ کی

استعلام:

نظر به این که در تبصره ۲ (الحاقی ۱۳۹۴/۴/۳۱ و اصلاحی ۱۴۰۰/۳/۲) ماده ۲۷۴ قانون مالیات‌های مستقیم سازمان امور مالیاتی کشور و سایر مراجع قانونی نسبت به اعلام جرایم و اقامه دعوی علیه مرتکبان جرایم موضوع ماده مذکور اقدام می‌نمایند اعلام فرمایید زمان اعلام جرم آیا: در زمان تشخیص مصادیق ماده ۲۷۴ در بدو امر از سوی اداره امور مالیاتی است یا آنکه پس از قطعیت نظر اداره امور مالیاتی در صورت اعتراض مؤدی در مراجع تجدیدنظر است؟

پاسخ:

از جمع مواد ۲۱۰، ۲۱۶ و تبصره‌های ۱ و ۲ آن و مواد ۲۱۹، ۲۳۸، ۲۴۴، ۲۴۷، ۲۶۴ و ۲۷۴ قانون مالیات‌های مستقیم مصوب ۱۳۶۶ با الحاقات و اصلاحات بعدی چنین مستفاد است که مطالبه و وصول مالیات تشخیصی که مربوط به مرحله اجرا و منوط به قطعیت آن است، مقوله‌ای متفاوت از جرم موضوع ماده ۲۷۴ قانون پیش‌گفته است که ماهیتاً مستقل و مربوط به مصادیق رفتار کیفری مرتکب است؛ بنابراین اعلام جرایم مذکور و اقامه دعوا علیه مرتکبان این جرایم نزد مراجع قضایی توسط سازمان مالیاتی کشور یا سایر مراجع قانونی موضوع تبصره ۲ ماده ۲۷۴ قانون یادشده به محض اطلاع و تشخیص جرم صورت می‌پذیرد و به قطعیت میزان مالیات تشخیصی منوط نیست.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۴/۱۲/۰۲

۷/۱۴۰۴/۴۶۸

شماره پرونده: ۴۶۸-۱/۷-۱۴۰۴ع

استعلام:

با توجه به نظر مشورتی شماره ۶۸۷/۱۴۰۰/۷ مورخ ۱۴/۱۰/۱۴۰۰ آن اداره کل و با عنایت به تبصره یک ماده ۱۰ (الحاقی ۱۴۰۳) قانون نظارت مجلس بر رفتار نمایندگان مصوب ۱۳۹۱ با اصلاحات و الحاقات بعدی که تشخیص مصادیق موضوع اصل هشتاد و ششم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و ماده ۷۵ آیین نامه داخلی مجلس را بر عهده هیأت مذکور دانسته است، خواهشمند است اعلام فرمایید: آیا قضات دادگستری مکلف به تبعیت از نظر هیأت نظارت بر رفتار نمایندگان مجلس شورای اسلامی می باشند و یا آنکه نظر هیأت مذکور مشورتی است؟

پاسخ:

از نظریه تفسیری شماره ۳۰۳۶/۲۱/۸۰ مورخ ۱۳۸۰/۱۰/۳۰ شورای نگهبان قانون اساسی و تبصره یک ماده ۱۰ (الحاقی ۱۴۰۳) قانون نظارت مجلس بر رفتار نمایندگان مصوب ۱۳۹۱ با اصلاحات و الحاقات بعدی، چنین مستفاد است که صرف نمایندگی مجلس شورای اسلامی نافی مسؤولیت مرتکب جرم نیست؛ بنابراین، چنانچه به نظر مقام قضایی تردید در این باشد که رفتار نماینده مجلس شورای اسلامی در مقام ایفای وظایف نمایندگی موضوع اصل هشتاد و ششم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران بوده است، مطابق تبصره یک ماده ۱۰ قانون یادشده، تشخیص این امر با هیأت نظارت مجلس بر رفتار نمایندگان است و مقام قضایی با کسب نظر این هیأت اقدام می کند و در هر صورت مقام قضایی رسیدگی کننده صرفاً در محدوده تبصره یادشده، ملزم به تبعیت از نظریه هیأت مزبور می باشد.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۴/۱۲/۰۶

۷/۱۴۰۴/۴۶۵

شماره پرونده: ۴۶۵-۱۸۶/۱-۱۴۰۴ کی

استعلام:

فردی در سال ۱۳۹۳ به استناد ماده ۳ قانون تشدید مجازات مرتکبین ارتشا، اختلاس و کلاهبرداری مصوب ۱۳۶۷ به اتهام دریافت مبلغ سه میلیون و یکصد و پنجاه هزار تومان رشوه به استناد قسمت اخیر ماده به تحمل پنج سال حبس و هفتاد و چهار ضربه شلاق تعزیری و سه سال انفصال موقت از مشاغل دولتی محکومیت قطعی یافته است که مجازات تعزیری درجه چهار است؛ اما به دلیل متواری بودن محکوم، مجازات تاکنون اجرا نشده است. با اصلاح ماده ۲۸ قانون مجازات اسلامی در سال ۱۳۹۹، مبالغ مندرج در ماده ۳ قانون تشدید تغییر کرد؛ در حال حاضر بر اساس ماده ۳ قانون مذکور، مجازات مرتکب با توجه به مبلغ ارتشا، یک تا سه سال حبس است که مجازات تعزیری درجه شش است. در خصوص فرض پیش گفته، خواهشمند است به پرسش‌های زیر پاسخ دهید:

- ۱- آیا باید در اجرای ماده ۱۰ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، به جهت مناسب‌تر بودن قانون جدید به حال محکوم‌علیه، دادنامه برای اصلاح به دادگاه ارسال شود و یا آنکه بر اساس قسمت اخیر ماده ۲۸ قانون، قانون فعلی بر احکام سابق اعمال نمی‌شود و صرفاً همان مجازات مندرج در دادنامه لازم‌الاجرا است؟ توضیح آنکه، به نظر می‌رسد حکم قسمت اخیر ماده ۲۸ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ مبنی بر عدم عطف بما سبق شدن این ماده حکمی امتنانی است و اعمال آن در موارد به ضرر متهم، مد نظر قانون‌گذار نبوده است.
- ۲- در صورتی که دادنامه باید بر اساس قانون جدید اصلاح شود، آیا مشمول مرور زمان است و یا آنکه تاریخ شروع محاسبه مرور زمان، تاریخ دادنامه اصلاحی است؟

پاسخ:

- ۱- اصولاً مقصود از قانون مساعدتر به حال مرتکب در ماده ۱۰ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ و عطف بما سبق شدن آن؛ اعم از این است که قانون مذکور، قانون کیفری باشد و یا قانون یا مصوبه‌ای باشد که مبنای حکم به مجازات کیفری قرار گرفته است؛ به گونه‌ای که با تصویب آن، شرایط برای اعمال قانون کیفری به نفع مرتکب، مساعدتر شده باشد؛ بنابراین، از آنجا که تعدیل مبالغ مذکور در ماده ۳ قانون تشدید مجازات مرتکبین

ارتشاء، اختلاس و کلاهبرداری مصوب ۱۳۶۷، به موجب ردیف ۳۴ از تصویب‌نامه مورخ ۱۴۰۳/۳/۳۰ هیأت وزیران که در میزان مجازات مرتشی مؤثر است، موجب تقلیل مجازات مرتکب و در نهایت به نفع اوست؛ لذا مقررات ردیف پیش‌گفته از تصویب‌نامه مذکور به استناد بند «ب» ماده ۱۰ قانون یادشده عطف بما سبق می‌شود و در خصوص حکم محکومیت قطعی سابق مؤثر است.

۲- اصلاح حکم بر اساس قانون لاحق به استناد بند «ب» ماده ۱۰ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، در تاریخ قطعیت حکم قطعی اولیه تأثیری ندارد؛ زیرا در اجرای مقررات بند مذکور فقط مجازات مندرج در حکم قطعی بر اساس قانون جدید تعیین می‌شود؛ بنابراین، از تاریخ قطعیت حکم و انقضای مهلت‌های مقرر در ماده ۱۰۷ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ بر اساس درجه جدید جرم، حکم قطعی به هر علتی اجرا نشود، مشمول مرور زمان اجرای حکم ماده یادشده است.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۴/۱۲/۰۲

۷/۱۴۰۴/۴۲۵

شماره پرونده: ۱۴۰۴-۱۱۵-۴۲۵ ح

استعلام:

آیا فردی که کارت بازرگانی به نام وی صادر شده است، تاجر محسوب می‌شود؟ آیا صرف داشتن کارت بازرگانی، دلیل تاجر بودن فرد است؟

پاسخ:

با توجه به اینکه وفق ماده ۱۸۶ قانون مالیات‌های مستقیم مصوب ۱۳۶۶ با اصلاحات و الحاقات بعدی و بند ۲ ماده ۱۰ آیین‌نامه اجرایی قانون مقررات صادرات و واردات مصوب ۱۳۷۳/۱/۱۴ هیأت وزیران با اصلاحات و الحاقات بعدی، صدور کارت بازرگانی منوط به داشتن شرایطی از قبیل دارا بودن سه سال سابقه فعالیت تجاری یا تولیدی یا ارائه مدارک دانشگاهی یا داشتن مجوز تولید از یکی از وزارتخانه‌های تولیدی و داشتن دفاتر قانونی و ارائه اظهارنامه ثبتی و داشتن محل کسب متناسب با رشته فعالیت؛ اعم از ملکی یا استیجاری است؛ در صورتی که فردی با توجه به شرایط قانونی یادشده دارای کارت بازرگانی باشد، این امر اماره‌ای بر تاجر بودن وی است.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۴/۱۲/۰۲

۷/۱۴۰۴/۴۱۶

شماره پرونده: ۴۱۶-۳/۱-۱۴۰۴ ح

استعلام:

اعمال ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ درخواست شده است و با موافقت با اعمال این ماده اجرای حکم متوقف شده است؛ چنانچه پیش از صدور دستور توقف اجرای حکم بخشی از محکوم به توقیف و به حساب صندوق دادگستری واریز شده باشد و با دستور توقف وصول آن توسط محکوم له مقدور نیست، خواهشمند است در این خصوص به پرسشهای زیر پاسخ دهید:

با توجه به نظریات مشورتی به شماره ۷/۹۹/۴۹۶ مورخ ۱۳۹۹/۵/۱۹ و ۷/۹۸/۸۶۸ مورخ ۷/۱۲/۱۳۹۸ و ۷/۹۶/۳۵۳ مورخ ۱۶/۲/۱۳۹۶ آن اداره کل، خواهشمند است اعلام فرمایید:

در فرض سؤال، با توجه به توقیف و غیر قابل برداشت بودن محکوم به توسط محکوم له بهرغم وجود تمام یا بخشی از محکوم به در صندوق سپرده دادگستری، آیا به محکوم به خسارت تأخیر تأدیه تعلق می‌گیرد؟

پاسخ:

در فرض سؤال که پس از توقیف بخشی از محکوم به، محکوم علیه اعمال ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ با اصلاحات و الحاقات بعدی را درخواست کرده و رئیس محترم قوه قضاییه اعاده دادرسی را تجویز و پس از آن، در اجرای ماده ۴۷۸ قانون یادشده، اجرای حکم به تعویق افتاده است، نظر به اینکه هرچند حکم به لحاظ تجویز اعاده دادرسی از سوی رئیس محترم قوه قضاییه انجام گرفته است، اما محکوم علیه نیز تقاضای اعمال ماده ۴۷۷ قانون یادشده را کرده است، بنابراین، صرف تعویق اجرای حکم به لحاظ تجویز اعاده دادرسی موضوع ماده ۴۷۷ یادشده (موضوع دستورالعمل اجرایی ماده ۴۷۷ یادشده مصوب ۱۳۹۸/۹/۷ رئیس محترم قوه قضاییه) موجب برائت ذمه محکوم علیه از پرداخت خسارت تأخیر تأدیه برای ایام توقف نخواهد بود و با توجه به ماده ۱۵۷ قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶ و ماده ۵۲۲ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹، خسارت تأخیر تأدیه تا زمان پرداخت وجه به محکوم له محاسبه می‌شود.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۴/۱۲/۰۲

۷/۱۴۰۴/۳۷۸

شماره پرونده: ۱۳۹-۳۷۸-۱۴۰۴ ح

استعلام:

طرفین توافق کرده اند در صورت اختلاف در تفسیر یا اجرای قرارداد، اختلاف آنها از طریق داوری حل و فصل شود؛ به سبب عدم همکاری خواننده برای تعیین داور یا هیأت داوری و به درخواست خواهان، دادگاه داور خواننده را تعیین کرده است؛ داوران با دعوت از طرفین رسیدگی نموده و به اتفاق (داور خواهان و داور تعیینی خواننده از طرف دادگاه) اتخاذ تصمیم کرده اند؛ این تصمیم در مهلت قانونی مصون از ایراد و ادعای ابطال رأی از سوی طرفین باقی مانده است؛ اما پس از آن خواننده مدعی شده است وفق ماده ۴۶۳ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ داور تعیین نشده است و توقف اجرای رأی داوری را به جهت باطل بودن آن و شمول بند یک ماده ۴۸۹ قانون یادشده درخواست کرده است؛ خواهشمند است در خصوص فرض سؤال و درخواست خواننده به شرح پیش گفته، اعلام نظر فرمایید.

پاسخ:

فرض سؤال دارای ابهام است؛ چنانچه طرفین بر داور مرضی الطرفین توافق کرده باشند، مشمول حکم مقرر در ماده ۴۶۳ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ است و در صورت عدم تراضی، تعیین داور به وسیله دادگاه امکانپذیر نخواهد بود؛ اما در صورتی که توافق طرفین بر داور مرضی الطرفین نباشد و به طور مطلق بر رجوع به داوری توافق کرده باشند؛ بدون آنکه تعداد داور را تعیین کرده باشند و طرفین نتوانند در تعیین داور توافق کنند، موضوع مشمول ماده ۴۶۴ قانون یادشده است و افزون بر داور اختصاصی برای خواننده باید داور سوم نیز تعیین شود؛ همچنین استعلام از این حیث که در آن ذکر شده است دو داور (خواهان و خواننده) رأی داده‌اند، دارای ابهام است.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۴/۱۲/۰۶

۱۴۰۴-۱۲۷-۳۵۰

شماره پرونده: ۱۴۰۴-۱۲۷-۳۵۰ ح

استعلام:

چنانچه در قراردادی شرط داوری درج شود و با بروز اختلاف، داور با لحاظ صحت قرارداد و ابقای آن به محکومیت خواننده به انجام تعهد قراردادی رأی صادر کند و پس از سپری شدن مدت اعتراض، محکوم‌علیه ادعایی مبنی بر بطلان قرارداد که شرط داوری ضمن آن درج شده است مطرح و صدور حکم به اعلام بطلان معامله به جهت صوری بودن و همچنین ابطال رأی داوری به جهت بطلان قرارداد اصلی را مطرح کند، در این خصوص خواهشمند است به پرسش‌های زیر پاسخ دهید: ۱- با توجه به صدور رأی از سوی مرجع داوری با لحاظ صحت و بقای عقد و قطعیت آن، آیا دعوای بطلان قراردادی که شرط داوری ضمن آن درج شده و دعوای ابطال رأی داوری به جهت بطلان قرارداد اصلی و تبعیت شرط از عقد، دعوایی مسموع است؟ ۲- در فرض مسموع بودن دعوای یادشده، و صدور رأی مبنی بر تأیید بطلان قرارداد معارض با رأی قطعی مرجع داوری، خواهشمند است در مورد چگونگی اجرای هر یک از دو رأی و چگونگی رفع تعارض آن اعلام نظر فرمایید؟

پاسخ:

۱ و ۲- اولاً، در فرض سؤال که پس از صدور رأی داور مبنی بر محکومیت خواننده داوری به انجام تعهدات قراردادی و پس از سپری شدن مدت اعتراض به رأی داور، محکوم‌علیه رأی داوری دعوای بطلان قرارداد را مطرح کرده است، به نظر می‌رسد این دعوا قابلیت پذیرش ندارد؛ زیرا ادعای بطلان معامله در زمره دفاع خواننده در دعوای الزام به انجام تعهدات قرارداد بوده است و پس از رسیدگی و صدور رأی داور به شرح یادشده پذیرش دعوا بر بطلان (قرارداد)، معارض رأی قطعی داوری است و موضوع خارج از شمول ماده ۴۶۱ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ است.

ثانیاً، با توجه به اینکه ماده ۴۹۰ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ برای اعتراض و طرح دعوای بطلان رأی داوری، مهلت تعیین و ماده ۴۹۲ این قانون، اعتراض و درخواست ابطال خارج از این مهلت را نپذیرفته است، چنانچه اعتراض و درخواست ابطال رأی داوری، خارج از مهلت تقدیم شود، دادگاه نمی‌تواند به موضوع رسیدگی و رأی داور را باطل کند و باید قرار رد درخواست صادر کند؛ اما با

توجه به صدر ماده ۴۸۹ همان قانون، رأی داور در صورتی که مشتمل بر یکی از موارد مذکور در این ماده باشد، باطل است و قابلیت اجرایی ندارد؛ بنابراین هرگاه از سوی یکی از طرفین اجرای رأی داور درخواست شود، دادگاه مکلف است رأی داور را از جهات مذکور در این ماده بررسی کند و چنانچه طرف دیگر مدعی بطلان رأی داور باشد، از آنجا که بررسی رأی داور پیش از صدور دستور اجرا، تکلیف دادگاه است، تذکر یکی از طرفین نیز مورد توجه دادگاه قرار خواهد گرفت.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۴/۱۲/۰۵

۷/۱۴۰۴/۳۴۷

شماره پرونده: ۱۴۰۴-۱۸۶/۱-۳۴۷

استعلام:

۱- در صورتی که قاتل عمد پیش از صدور حکم به هر علت فوت کند و فردی نیز در ارتکاب قتل با او معاونت کرده باشد، از آنجا که موضوع رضایت اولیای دم نسبت به قاتل منتفی است، آیا مجازات معاون باید بر اساس بند «الف» ماده ۱۲۷ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ تعیین شود یا بر اساس بند «ت» و تبصره ۲ این ماده؟ در صورت اعلام رضایت اولیای دم نسبت به معاون، آیا می‌توان بر اساس ملاک بند «ت» و تبصره ۲ این ماده تعیین مجازات کرد؟ ۲- چنانچه فردی نوجوانی را برای ارتکاب قتل عمدی تحریک کند و نوجوان نیز به سبب این تحریک مبادرت به قتل عمدی نماید و پس از آن به استناد ماده ۹۱ مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ قصاص نفس نوجوان منتفی و به نگهداری در کانون اصلاح و تربیت محکوم شود، مجازات معاون جرم بر چه اساسی باید تعیین شود؟ بر اساس بند «الف» ماده ۱۲۷ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ یا بر اساس بند «ت» و تبصره ۲ این ماده؟ ۳- با توجه به ماده ۱۳۰ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، چنانچه شخصی که گروه مجرمانه تشکیل داده است، از گروه خارج شود و پس از آن اعضای گروه مرتکب جرایم دیگری شوند، آیا این شخص به عنوان تشکیل‌دهنده گروه مجرمانه به عنوان سردسته قابل مجازات است و یا به صرف خارج شدن از گروه، دیگر عنوان تشکیل‌دهنده بر وی اطلاق نمی‌شود و در مورد رفتارهای مجرمانه بعدی مسئولیتی ندارد؟ ۴- مقصود از مسلوب‌الاختیار در قتل در ماده ۳۰۷ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ چیست؟ تعریف علمی این اصطلاح چیست؟ چه حرکات و رفتارهایی از متهم باید صورت گیرد تا بر وی عنوان مسلوب‌الاختیار اطلاق شود؟ ۵- چرا قانونگذار در ماده ۱۹۱ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ فقط شهادت را مبنای جرح و تعدیل شاهد قرار داده است و در خصوص دیگر ادله ذکری به میان نیاورده است؟ به عبارت دیگر، چرا در این ماده آمده است که فقط از طریق شهادت می‌توان جرح یا تعدیل را اثبات کرد و آیا نمی‌توان با ادله دیگری این موضوع را اثبات کرد؛ برای مثال آیا حکم دادگاه مبنی بر محکومیت قبلی شاهد به شرب خمر یا زنا برای جرح وی کفایت نمی‌کند؟ ۶- چنانچه دادگاه در خصوص جرم قابل گذشت مجازات تکمیلی تعیین کرده باشد و پس از آن به سبب عدم اجرای این مجازات توسط محکوم‌علیه، دادگاه در اجرای ماده ۲۴ قانون مجازات

اسلامی مصوب ۱۳۹۲ مجازات تکمیلی را به مجازات حبس تبدیل کرده باشد، آیا با رضایت شاکی مجازات حبس هم منتفی است و یا از آنجا که این مجازات به سبب عدم اجرای رأی دادگاه است، حتی در فرض رضایت شاکی نیز باید اعمال شود؟

پاسخ:

۱- مطابق قسمت اخیر ماده ۱۲۹ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، موقوفی تعقیب یا اجرای مجازات مرتکب جرم به جهتی از جهات مانند فوت متهم یا محکوم علیه موضوع بند «الف» ماده ۱۳ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، در تعقیب و مجازات معاون جرم تأثیری ندارد و مجازات معاون با توجه به مجازات قانونی جرم ارتکاب یافته بر اساس ماده ۱۲۷ قانون پیش گفته تعیین می شود؛ بر این اساس، در فرض سؤال که ناظر به کیفیت تعیین مجازات برای معاون در قتل عمدی است که مباشر آن فوت کرده است، با عنایت به نسخ تبصره ماده ۶۱۲ قانون مجازات اسلامی (تعزیرات) مصوب ۱۳۷۵ و انصراف فرض سؤال از ماده ۶۱۲ و تبصره ۲ ماده ۱۲۷ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، مجازات معاون جرم در قتل عمدی که مجازات قانونی آنها قصاص است، بر اساس بند «الف» ماده ۱۲۷ قانون پیش گفته تعیین می شود و گذشت یا عدم گذشت شاکی در فرض سؤال نسبت به معاون جرم قتل عمدی موثر در مقام نیست و مجازات مرتکب بر اساس بند «الف» ماده ۱۲۷ قانون یادشده تعیین می شود.

۲- در فرض سؤال که نوجوان مرتکب جرم مستوجب قصاص شده و دادگاه در اجرای ماده ۹۱ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ وی را به مجازات تعزیری مقرر در فصل دهم این قانون محکوم کرده است، محکومیت مباشر به مجازات تعزیری، در مجازات معاون (معاونت در جرم مستوجب قصاص) تأثیری ندارد؛ بنابراین در فرض سؤال مجازات معاون جرم، مطابق بند «الف» ماده ۱۲۷ قانون یادشده تعیین می شود. مفاد ماده ۱۲۹ قانون یادشده مؤید این دیدگاه است.

۳- از جمع ماده ۱۳۰ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ و تبصره ۲ این ماده چنین مستفاد است که در صورتی سردسته به حداکثر مجازات شدیدترین جرمی که اعضای آن گروه در راستای اهداف گروه مرتکب شده است، محکوم می شود که جرم در زمانی که تشکیل دهنده گروه مجرمانه عضو آن گروه است، واقع شده باشد؛ بنابراین در فرض سؤال که سردسته پس از تشکیل گروه مجرمانه از آن خارج شده است، موجب قانونی برای مسئول دانستن وی بابت رفتارهای مجرمانه ارتكابی توسط باقی مانده اعضا پس از خروج از گروه، وجود ندارد و چنین فرضی از شمول ماده ۱۳۰ قانون پیش گفته خارج است.

بدیهی است در مواردی که مطابق حکم خاص قانون؛ مانند جرم موضوع ماده ۴۹۸ قانون مجازات اسلامی (تعزیرات) مصوب ۱۳۷۵، صرف تشکیل گروه برای ارتکاب جرم، جرم‌انگاری شده است، از آنجا که در این موارد به محض تشکیل گروه، این جرم محقق می‌شود (جرم آنی)، خارج شدن بعدی تشکیل‌دهنده از آن گروه، مانع تعقیب و مجازات وی مطابق نص قانونی مربوط نیست.

۴- مقصود از «مسلوب‌الاختیار» مذکور در ماده ۳۰۷ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ کسی است که به خاطر مستی و عدم تعادل روانی ناشی از مصرف مواد مخدر، روان‌گردان و مانند آن اختیار خود بر رفتار را به گونه‌ای از دست داده باشد که عرفاً نمی‌توان قتل عمدی مستوجب قصاص را به وی منتسب دانست.

۵- با عنایت به تعریف به عمل آمده در ماده ۱۹۱ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ از «جرح» و «تعدیل» شاهد شرعی، از نظر قانون‌گذار «جرح» و «تعدیل» شاهد شرعی که از سوی اصحاب دعوا به عمل می‌آید، صرفاً با شهادت شاهد بر فقدان یا وجود شرایط قانونی شاهد انجام می‌شود؛ اما این امر نافی آن نیست که قاضی با عنایت به تبصره یک ماده ۱۷۷، صدر ماده ۱۸۱ و ماده ۱۹۴ قانون یادشده به استناد دلایل دیگر، فقدان یا وجود شرایط شاهد را احراز کند.

۶- از آنجا که مجازات تکمیلی برای تکمیل و تتمیم مجازات اصلی تعیین می‌شود و تابع مجازات اصلی است، در صورت گذشت شاکی، اجرای مجازات اصلی و به تبع آن اجرای مجازات تکمیلی نیز موقوف می‌شود.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

۱۴۰۴/۱۲/۰۲

۷/۱۴۰۴/۳۴۱

شماره پرونده: ۱۴۰۴-۳/۱-۳۴۱ ح

استعلام:

چنانچه حکم به رفع مزاحمت نسبت به بخشی از ملک صادر شده باشد؛ به گونه‌ای که اجرای حکم موجب تخریب بخشی از ساختمان محکوم‌علیه شود که این بخش موضوع محکوم‌به و به عنوان مزاحم باشد؛ اما وفق نظر کارشناس، اجرای حکم در این قسمت موجب سرایت خرابی به تمامی ساختمان محکوم‌علیه شود، آیا اجرای حکم امکانپذیر است و یا آنکه بر اساس قاعده لاضرر نباید چنین حکمی را اجرا کرد؟

پاسخ:

کیفیت اجرای حکم رفع مزاحمت از حق باید به گونه‌ای باشد که محکوم‌له بدون مزاحمت حق خود را در محل آن به نحو متعارف و معمول اعمال کند و چنانچه این امر مستلزم تخریب بنا باشد، دادگاه باید در رأی خود به طور دقیق طریق رفع مزاحمت را ذکر کند و در صورت ابهام در این خصوص، اجرای احکام باید در اجرای ماده ۲۷ قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶، درخواست رفع ابهام کند؛ در هر صورت، حکم صادره باید با رعایت اصول فنی و تمامی احتیاطات لازم و استفاده از متخصصان امر و وسایل و تجهیزات مناسب اجرا شود.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۴/۱۲/۰۴

۷/۱۴۰۴/۳۰۸

شماره پرونده: ۱۴۰۴-۱۲۷-۳۰۸ ح

استعلام:

خریدار یک واحد آپارتمان به موجب مبایعه نامه عادی دعوای الزام به تنظیم سند رسمی را به طرفیت فروشنده که مالک رسمی است مطرح کرده است؛ در جریان دادرسی فروشنده ایرادی به مبایعه نامه وارد نکرده و دادگاه حکم به الزام خواننده به تنظیم سند رسمی انتقال صادر کرده است؛ اما فروشنده پس از قطعیت رأی، دعوای تأیید فسخ را مطرح کرده است، صرف نظر از ماهیت حق فسخ و شرایط اعمال آن و صرف نظر از نوع تصمیم دادگاه در ماهیت قضیه، آیا صدور حکم قطعی صدرالذکر مانع از استماع دعوای فروشنده مبنی بر تأیید فسخ می باشد؟ توضیح آنکه برخی معتقدند تا زمانی که رأی اولیه به طرق قانونی نقض نشده است، دعوای راجع به تأیید فسخ یا بطلان معامله مسموع نیست و رأی صادره را مانع طرح هرگونه ادعا نسبت به قرارداد می دانند؛ در مقابل بعضی معتقدند رأی نخست صرفاً ناظر بر احراز صحت قرارداد است و فسخ قرارداد و تأیید فسخ نیز ناظر بر قرارداد صحیح است؛ لذا مانعی برای استماع این دعوا وجود ندارد.

پاسخ:

دعوای تأیید فسخ معامله دعوایی است مستقل و غیر از دعوای الزام به تنظیم سند رسمی انتقال است؛ بنابراین، چنانچه ضمن دعوای الزام به تنظیم سند رسمی، این امر در مقام دفاع و یا به عنوان دعوای متقابل مطرح نشده باشد، طرح آن پس از قطعیت حکم قبلی (الزام به تنظیم سند رسمی) امکانپذیر و دعوای راجع به آن نیز قابل استماع است؛ اما دادگاه در مقام رسیدگی به ماهیت دعوا با توجه به زمان تحقق فسخ ادعایی، حسب مورد تصمیم مقتضی اتخاذ می کند؛ در صورتی که زمان تحقق فسخ ادعایی پیش از صدور حکم به الزام به تنظیم سند رسمی انتقال باشد، به نظر می رسد با توجه به ذیل ماده ۱۴۲ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ خواننده باید ادعای فسخ خود را در مقام دفاع از دعوای الزام به تنظیم سند رسمی مطرح کند و پذیرش ماهیتی فسخ به معنای صدور حکم معارض (متضاد) با حکم به الزام به تنظیم سند رسمی انتقال که با فرض بقای معامله تا آن تاریخ صادر شده است، می باشد و موجب می شود حکم جدید مشمول بند ۴ ماده ۳۷۱ و بند ۴ ماده ۴۲۶ قانون یادشده شود؛ اما چنانچه زمان فسخ ادعایی پس از صدور حکم الزام به

تنظیم سند رسمی انتقال باشد، دادگاه با فرض احراز بقای حق فسخ بعد از صدور حکم یادشده و تحقق فسخ می‌تواند در ماهیت حکم به تنفیذ فسخ صادر کند؛ همچنان‌که اگر معامله از ابتدا نیز با تنظیم سند رسمی انتقال صورت می‌گرفت، دعوای تنفیذ فسخ معامله نیز قابل پذیرش بود.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۴/۱۲/۰۵

۷/۱۴۰۴/۲۸۸

شماره پرونده: ۱۴۰۴-۱/۷-۲۸۸ع

استعلام:

- ۱- آیا اجرای آرای کمیسیون موضوع ماده ۴۲ قانون تقویت و توسعه نظام استاندارد مصوب ۱۳۹۶ با توجه به دستورالعمل نحوه برگزاری جلسات کمیسیون موضوع این قانون بر عهده دادرسی عمومی و انقلاب است؟
- ۲- آیا جریمه مندرج در آرای کمیسیون یادشده تابع احکام جزای نقدی است؟ آیا جریمه‌های موضوع کمیسیون‌ها قابل تبدیل به این موارد هستند؟ در صورت مثبت بودن پاسخ، کدام مرجع توانایی تبدیل این احکام را دارد؟ آیا مرجعی غیر از دادگاه می‌تواند دستور بازداشت افراد را صادر کند؟ آیا این مورد نیز قابلیت اجرا دارد؟ چه مرجعی نسبت به تقسیط اقدام خواهد کرد؟
- ۳- در صورتی که شخصی چندین تخلف داشته باشد، آیا می‌توان ماده ۱۳۴ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ دایر بر اجرای مجازات اشد را اعمال کرد؟ آیا استناد به ماده ۵۱۰ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ و تجمیع آرای کمیسیون یادشده دارای وجهت است؟
- ۴- در آرای کمیسیون‌ها در خصوص حضوری یا غیابی بودن رأی تصریحی وجود ندارد، آیا می‌توان وفق تبصره ماده ۴۰۶ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ اقدام کرد؟ مقام اعزام محکوم علیه کدام است؟

پاسخ:

- ۱- از مواد ۱ و ۲ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ چنین مستفاد است که دادرسی کیفری در معنای اعم آن که مشتمل بر اجرای احکام کیفری است، باید مستند به قانون باشد؛ وفق ماده ۴۸۹ این قانون، وظایف قاضی اجرای احکام کیفری مشخص شده است و اجرای آرای کمیسیون موضوع ماده ۴۲ قانون تقویت و توسعه نظام استاندارد مصوب ۱۳۹۶ که ناظر بر تخلفات است، در زمره وظایف قانونی واحد اجرای احکام کیفری دادرسی نیامده است و به صرف تصویب دستورالعمل اجرای این ماده که فاقد خصیصه قانونی است، نمی‌توان صلاحیت مراجع قضایی؛ از جمله دادرسی و واحدهای اجرای احکام کیفری را توسعه داد؛ بنابراین اجرای احکام کیفری دادرسی و وظیفه‌ای در اجرای آرای کمیسیون یادشده ندارند.
- ۲- با توجه به تفاوت موجبات و آثار مترتب بر «جریمه» که در موارد ارتکاب تخلف تعیین می‌شود با «جزای نقدی» که به عنوان مجازات کیفری تعیین می‌شود، موجب قانونی برای تسری مقررات راجع به اجرای احکام

کیفری مربوط به وصول جزای نقدی به «جریمه» تعیین شده از سوی کمیسیون موضوع ماده ۴۲ قانون تقویت و توسعه نظام استاندارد مصوب ۱۳۹۶ وجود ندارد؛ بر این اساس، پاسخ به دیگر قسمت‌های پرسش منفی است. ۳- با توجه به مراتب پیش‌گفته، پاسخ به این پرسش‌ها نیز منفی است.

دکتر محمدعلی شاه‌حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۴/۱۲/۰۴

۷/۱۴۰۴/۲۶۰

شماره پرونده: ۱۴۰۴-۱/۱-۲۶۰ ح

استعلام:

همانگونه که مستحضرید وفق ماده ۲۶ قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ۱۴۰۲، گزارش‌های اصلاحی موضوع ماده ۲۰ این قانون که در اجرای ماده ۱۵ پس از ارجاع از سوی دادگاه‌های حقوقی، کیفری دو و دادسرا، در شوراهای حل اختلاف صادر می‌شوند، باید به تأیید قاضی دادگاه صلح برسد. چنانچه گزارش به تأیید قاضی دادگاه صلح برسد، اجرای گزارش اصلاحی برعهده کدام مرجع است؟ مرجع ارجاع‌دهنده موضوع یا دادگاه صلح؟

پاسخ:

اولاً، به موجب ماده ۳۳ آیین‌نامه ترتیب اقدامات سازشی در شوراهای حل اختلاف مصوب ۱۴۰۳/۵/۲۱ رئیس محترم قوه قضاییه، در پرونده‌های کیفری که از سوی دادگاه صلح یا سایر مراجع قضایی به منظور صلح و سازش به شورا ارجاع می‌شود، شورا در مهلت قانونی فرایند صلح و سازش را انجام می‌دهد. در صورت حصول سازش یا اعلام گذشت شاکی، مراتب در صورتمجلس درج و به مرجع قضایی مربوط اعلام می‌شود؛ بنابراین در فرض سؤال، شورای حل اختلاف باید مطابق ماده ۳۳ یادشده اقدام کند و صدور گزارش اصلاحی به وسیله شوراهای حل اختلاف در پرونده‌های کیفری ارجاعی به آن مرجع، منتفی است.

ثانیاً، چنانچه در پرونده‌های حقوقی در جریان رسیدگی تقاضای صلح و سازش شده باشد و دادگاه در اجرای ماده ۱۹ آیین‌نامه ترتیب اقدامات سازشی در شوراهای حل اختلاف مصوب ۱۴۰۳/۵/۲۱ رئیس محترم قوه قضاییه، موضوع را به شورای حل اختلاف ارجاع کند، وفق ذیل همین ماده «گزارش اصلاحی تنظیم شده توسط شورا حسب مورد به دادگاه ارجاع‌کننده ارسال و در صورت تأیید آن توسط همان دادگاه مطابق قانون اقدام می‌شود» و در صورتی که بدون تقاضای صلح و سازش، (با اطمینان از عدم مخالفت طرفین پرونده)، موضوع در اجرای ماده ۱۵ قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ۱۴۰۲ برای صلح و سازش به شورای حل اختلاف ارجاع شود، به نظر می‌رسد با توجه به ذیل ماده ۲۰ قانون یادشده که مقرر می‌دارد: «در موارد موضوع ماده ۱۵ این قانون نتیجه به همراه تصویری از گزارش اصلاحی به مرجع قضایی ارسال می‌شود تا مرجع مزبور نسبت به مختومه کردن پرونده با دستور اداری اقدام کند» و با لحاظ مفاد ماده ۲۶ همین قانون، از آنجا که گزارش اصلاحی

به وسیله شورای حل اختلاف صادر می‌شود و به تأیید قاضی دادگاه صلح می‌رسد، دادگاه صلح مرجعی است که گزارش اصلاحی با تأیید آن اعتبار تام می‌یابد و مطابق عمومات، اجرای گزارش اصلاحی بر عهده همین مرجع (دادگاه صلح) است.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضائیه

۱۴۰۴/۱۲/۰۶

۷/۱۴۰۴/۲۱۷

شماره پرونده: ۱۴۰۴-۲۵-۲۱۷ کی

استعلام:

آیا احضار محکومان در مرحله اجرای احکام کیفری همانند مرحله تحقیقات مقدماتی، مستلزم رعایت دستورالعمل‌های راجع به احضار پزشکان، پرستاران و نظامیان است؟

پاسخ:

اولاً، با توجه به هدف مورد نظر در دستورالعمل نحوه احضار و جلب فرماندهان و مسئولان نیروهای مسلح (موضوع تبصره ۱ ماده ۶۱۵ قانون آیین دادرسی کیفری) مصوب ۱۳۹۷/۱۲/۲۱، در خصوص فرماندهان و مسئولان موضوع ماده ۲ این دستورالعمل در صورتی که در جریان تحقیقات یا رسیدگی، فرمانده کل قوا با احضار آنان موافقت کرده باشند، بر اساس ماده ۸ این دستورالعمل در مرحله اجرای حکم نیازی به کسب اجازه مجدد نمی‌باشد؛ اما تشریفات احضار از طریق دفتر ویژه موضوع ماده یک دستورالعمل یادشده انجام می‌شود.

ثانیاً، با توجه به عبارت «رسیدگی به اتهام بزه ناشی از حرفه صاحبان مشاغل پزشکی» به شرح مذکور در تبصره ۲ ماده ۴۱ قانون سازمان نظام پزشکی جمهوری اسلامی ایران مصوب ۱۳۸۳ با اصلاحات و الحاقات بعدی، حکم مقرر در این تبصره مبنی بر تکلیف دادسراها و دادگاه‌ها به اطلاع‌رسانی مراتب احضار و جلب هر یک از صاحبان مشاغل پزشکی به هیأت بدوی انتظامی نظام پزشکی شهرستان مربوطه؛ حداقل چهار و هشت ساعت پیش از احضار و جلب آن‌ها، نیز ناظر به فرایند رسیدگی در دادسراها و دادگاه‌های مربوطه است و مرحله اجرای حکم را شامل نمی‌شود.

ثالثاً، برخلاف آنچه در استعلام آمده است، با توجه به حکم ماده ۴ قانون اخیرالذکر که پرستاران را فاقد شرایط عضویت در سازمان نظام پزشکی دانسته است، هر چند به تخلفات صنفی پرستاران در هیأت‌های انتظامی سازمان نظام پزشکی رسیدگی می‌شود؛ اما پرستاران از شمول حکم موضوع تبصره ۲ ماده ۴۱ پیش‌گفته و فرایند و ترتیب پیش‌بینی شده در آن که ناظر به صاحبان مشاغل پزشکی است و شامل حرف وابسته به امور پزشکی نمی‌باشد، خروج موضوعی دارند.

دکتر محمدعلی شاه حیدری پور

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه